

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

جلد (۱)



حضرت آیت‌الله العظمی

شیخ محمد یعقوبی

تهیه و ترجمه

موسسه نور



فهرست سوالات

- پرسش‌هایی پیرامون شناخت خداوند متعال ۷
- پرسشهایی در مورد امامت ۲۱
- پرسش‌هایی پیرامون اهل بیت ع‌السلام و مقامات آنها ۶۷
- پرسش‌های مهدوی ۷۲
- پرسشهایی درباره شیطان ۹۱
- پرسش‌هایی پیرامون قبر و مرگ ۱۰۹

مقدمه

بسمه تعالی

اندیشیدن، ویژگی اساسی انسان، و بهره‌گیری از عقل تنها راه قدم نهادن در مسیر تاریک و پرخطر زندگی است. اسلام بنیان‌های اصلی نظام فکری خود را بر پایه خردمندی بشر بنا می‌نهد. این دو، محققان و پژوهشگران دینی را وامی‌دارد تا با آغوشی باز از تراوش‌های فکری در جهت ساماندهی مباحث دینی، استقبال نمایند. کتاب پیش‌رو حاوی پرسش‌ها و پاسخ‌هایی است برگرفته از سخنرانی‌ها و بیانات راهگشا و ارزشمند مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی شیخ محمد یعقوبی^(دام‌الله) است که به همت محققان موسسه تحقیقاتی نور بدین صورت در آمده است، هدف از انجام این نوع کار به جهت سرعت بخشیدن به مطالعه و دریافت پاسخ لازم است در عصر حاضر، که عصر سرعت و کیفیت است می‌باشد. لازم دانستیم مطالب مفید و مختصر که می‌تواند جذابیت ویژه‌ای داشته باشد و خواننده را به مطالعه فرا می‌خواند در این مجموعه (جلد اول از سری مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌ها) تنها به مطالب معرفتی عقیدتی به معنای عام آن بسنده شده است و در ادامه به مطالب معرفتی دیگری پرداخته خواهد شد امیدواریم مورد پسند خوانندگان گرامی قرار بگیرد و کاستی‌های آن را بر ما ببخشند.

مجموعه سخنرانی های که منبع کتاب بشمار می آید بدین ترتیب می باشند: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) و (كيف خطب رسول الله للخلافة من بعده) و (لا تكتمل السعادة بالعمل الصالح إلا بعناصر ثلاثة) و (ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر) و (معنى استغفار المعصومين من الذنوب) و (مقامات القرآن الكريم و صنوه أهل البيت عليه السلام) و (من أين نبدأ) و (وإِذَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) و (الاستعاذة بالله تعالى من شياطين الجن والانس) و (وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ).

بهار ۱۳۹۹

قم مقدس

موسسه تحقیقاتی نور

پرسش‌هایی پیرامون شناخت خداوند متعال

«پرسش ۱»

شناخت خداوند متعال در دین اسلام دارای چه اهمیت و جایگاهی است؟

پاسخ:

اصل و اساس دین، شناخت خداوند متعال است؛ همان‌طور که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: (أول الدين معرفة).

«پرسش ۲»

معرفت خداوند متعال چگونه حاصل می‌شود؟ آیا با تفکر عقلی است یا می‌تواند از امور دیگری حاصل شود؟

پاسخ:

امکان دارد شناخت خداوند متعال بواسطه عقل و براهین عقلی^۲ حاصل شود؛ این نوع شناخت علاوه بر امکان داشتن لزوم هم دارد؛ چون در

۱. شناخت خداوند هدفی است که انسان‌ها برای حرکت به سمت آن و نیل به آن خلق شده‌اند؛ شاهد این کلام حدیثی است که در آن از امام حسین علیه السلام درباره معنای آیه [وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] سؤال شد و ایشان فرمودند: یعنی انسان‌ها خلق شده‌اند تا نسبت به خداوند شناخت پیدا کنند.

۲. در کتب کلامی و عقاید آمده است.

عقاید [تقلید صحیح نیست] و باید بواسطه دلیلی به آن معتقد شد؛ البته ممکن است دلیل عقلی در قالبی ساده و براساس فطرت^۱ انسان‌ها بیان شود. از سوی دیگر شناخت شهودی بواسطه وجدان هم امکان دارد. این راه از راه اول بهتر است؛ حدیث (المعرفة الأنفسية خير من المعرفة الآفاقية)^۲ هم، اشاره به این آیه شریف دارد که [سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ] «به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا بر آنان روشن شود که او حق است»^۳.

«پرسش ۳»

منابع موثقی که مؤمن می‌تواند در شناخت خداوند متعال از آنها استفاده کند کدامند؟

پاسخ:

بهترین منابع برای شناخت، منابع درونی است: تدبر و تفکر در قرآن کریم و ادعیه مأثوره و همچنین احادیثی که از معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وارد

۱. مثل این آیه که خداوند می‌فرماید: «اگر در آسمان و زمین معبودی غیر از الله بود

بی‌تردید آن دو تباه می‌شدند» انبیاء/ ۲۲

۲. احادیثی از معصومین نقل شده که بر این مضمون دلالت دارند مثل (من عرف نفسه عرف ربه)، (معرفة النفس أنفع المعارف)، (من جهل نفسه كان بغير نفسه أجهل)، (أكثر الناس معرفة لنفسه أخوفهم لربه) و (أعظم الجهل جهل الإنسان أمر نفسه).

۳. سوره فصلت آیه: ۵۳.

شده بهترین راه هستند. خصوصاً دعای صباح، کمی-ل، عرفه، ابو حمزه ثمالی، مناجات عارفین و بلکه تمامی مناجات امام سجاده علیه السلام که به مناجات خمس عشر معروف هستند. البته اگر نظرات و شروح علمای ربانی هم همراه آن مطالعه شود فایده بیشتری خواهد داشت.

«پرسش ۴»

شناخت خداوند متعال دارای چه فضیلتی است؟

پاسخ:

امام صادق علیه السلام در فضیلت شناخت خداوند متعال^۱ فرموده‌اند: (اگر مردم می‌دانستند که شناخت خداوند متعال چه ارزشی دارد، به زرق

۱. احادیث دیگری هم بر فضیلت شناخت خداوند متعال دلالت دارند مثلاً حضرت باقر علیه السلام فرمودند: خدا را در حقیقت کسی بندگی می‌کند که خداشناس باشد، اما کسی که خداشناس نیست، او را این گونه [مانند عامه مردم] گمراهانه می‌پرستد. عرض کردم: فدایت شوم، شناخت خدا به چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن رسول او و پذیرش ولایت علی علیه السلام و پیروی از او و از ائمه هدی علیهم السلام و پناه بردن به خدای عزوجل از دشمنان آنان؛ این است شناخت خدای عزوجل.

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: رأس دانش چیست؟ حضرت فرمود: خداشناسی، آن گونه که سزاوار شناخت است. عرض کرد: شناخت سزاوار او چیست؟ فرمود: این که او را بی مثل و مانند دانی؛ او را معبودی یکتا و آفریننده و توانا و اول و آخر و آشکار و نهان دانی که نه همتایی دارد و نه همسانی. این است حق خداشناسی. بحار الأنوار: ۱۴/۳.

و برق زندگی دنیا و نعمت‌های آن که خداوند دشمنان را از آنها بهره‌مند ساخته است چشم نمی‌دوختند و دنیای آنان در نظرشان کمتر از خاک زیرپایشان بود و از معرفت خدا متنعم می‌شدند و چونان کسی از آن لذت می‌بردند که همراه در باغ‌های بهشت با اولیاء و دوستان خدا باشد. شناخت خدا، مونس هر تنهایی است و یار هر بی‌کسی و روشنایی هر تاریکی و نیروی هر ناتوانی و شفای هر بیماری). سپس فرمودند (محققاً پیش از شما مردمی بودند که کشته می‌شدند و سوخته می‌شدند و با اره، اره می‌شدند و زمین پهناور برای زندگی آنها تنگ می‌شد و هیچ چیز آنها را از عقیده‌ای که داشتند بر نمی‌گردانید، دشمنان از آنها خونی طلب نمی‌کردند و آزاری ندیده بودند که در برابر آن چنین کارهایی با آنها بکنند بلکه تنها از آنها انتقام می‌کشیدند که به خداوند عزیز حمید ایمان آوردند، شما از پروردگارتان درجات آنها را طلب کنید و بخواهید که با آنها هم درجه گردید و بر ناگواری‌های روزگار خود شکیبایی کنید تا به کوشش آنها برسید).

«پرسش ۵»

ایمان به خداوند متعال دارای چه شرائطی است؟

پاسخ:

شرط ایمان، عقیده صحیح و عمل براساس آن است؛ همچنین ایمان به تمام آنچه قرآن آنها را در ذیل عنوان (یؤمنون بالغیب)^۱ ذکر کرده است؛ پس هر کسی که به خداوند، ملائکه، انبیاء، حقانیت مرگ و سؤال در قبر، بعث و نشر و حقانیت حساب ایمان بیاورد، باعث می شود تا به سوری اعمال صالح کشیده شود و آنها را انجام دهد: (عقاید و اندیشه های پاک به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد)^۲؛ چراکه غیر معقول است انسان به تمام این موارد ایمان بیاورد و براساس آن عمل نکند؛ بنابراین هرچه را که فهمید یا گمان کرد که ممکن است خطری داشته باشد باید از آن احتراز کند و کاری کند که از خطر آن در امان بماند که اگر این طور نباشد ایمان و علمش هم بی معنا خواهد بود؛ همان طور که امام صادق علیه السلام فرموده است (ایمان برای مؤمن ثابت نمی شود مگر با عمل و عمل

۱. سوره بقره آیه: ۳.

۲. سوره فاطر آیه: ۱۰.

هم جزیی از ایمان است)^۱. تفاوت اصلی به تفکر اسلامی و غربی، ایمان به غیب است. آنها به محسوسات ایمان دارند و سعی دارند تا لذت‌های حسی خودشان را گسترش دهند؛ این امر منشأ خودکامگی، استکبار، ظلم، حرص، طمع و دیگر رذائلی شد که در رابطه آنها با دیگر ملت‌ها پدید آمد.

«پرسش ۶»

آیا ممکن است دلیلی بر وجود خدا و عظمتش برای ما تبیین کنید به طوری که فطرت انسان را برانگیزاند، علاوه بر آن بدون هر نوع کلفتی باشد و برای عموم مناسب باشد؟

پاسخ:

توجه و تدبر در برخی آیات الهی می‌تواند چنین دلیلی را بر انسان حقیقت‌جو نشان دهد؛ مثلاً خداوند می‌فرماید: (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا وَاللَّقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) (آسمان‌ها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید آفریده و در زمین کوه‌هایی استوار افکنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نیندازد و در آن از هر

۱. بحار الأنوار: ۲۳/۶۶.

جنبنده‌ای پراکنده کرده است و از آسمان آبی نازل کردیم پس به وسیله آن از هر نوع گیاه نیکو و با ارزش در آن رویاندیم.^۱ این آیه اشاره به قانون نظم دارد. قانون نظم قانونی است که خداوند متعال هستی را براساس آن نظام بخشیده است مثل قانون جاذبه، تراکم، سرعت، جرم و غیره؛ آیه مذکور به این واقعیت‌های علمی اشاره دارد. همچنین این آیه شریفه برخی از نعم الهی و معجزات خلقت را ذکر کرده است.

اولین مطلبی که آیه به آن اشاره دارد این است که خداوند متعال، آسمان بی‌انتها را با تمام جزئیات خارق‌العاده، همانند سقفی برای زمین کوچک - که در مقابل آن هیچ است - قرار داده است. این امور، واقعیت‌هایی نجومی است که هر فرد غیر متخصصی هم از آن اطلاع دارد. هر سقفی، محتاج ستونی است تا بر پایه آن استوار بماند اما آسمانها به ستونی که دیدنی باشد تکیه ندارد با این حال با تکیه بر ستون‌های غیر مرئی ثابت مانده است و وظیفه خودش را انجام می‌دهد. حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: (پاك و منزه است خداوند! آیا خداوند نفرموده است که «بدون ستون‌هایی که شما بینید»؟ گفتیم: بله؛ ایشان فرمودند: پس

۱. سوره لقمان آیه: ۱۰.

ستون دارد اما شما آن‌ها را نمی‌بینید^۱. خداوند متعال بر روی زمین کوه‌هایی استوار قرار داد؛ همانند بادبانی که کشتی را در وسط دریا ثابت و متوازن نگه می‌دارد و آن را به ساحل می‌رساند، کوه‌ها هم وظیفه توازن زمین و جلوگیری از عدم تعادل آن را برعهده دارند؛ به طور حتم اگر کوه‌ها نبودند، زمین همانند بالنی می‌شد که در هنگام سوراخ شدن، هوا با شتاب از آن خارج می‌شود و محکم به هر چیزی برخورد می‌کرد؛ همچنین در صورت عدم وجود کوه‌ها، زمین بخار جذر و مد ناشی از ماه، همچون دریایی می‌شد که مدام در حال نوسان بود اما به لطف خداوند با وجود کوه‌ها زمین همچون گهواره‌ای امن^۲ در حال حرکت است؛ چراکه آنها همانند يك زنجیره‌ی ریشه‌دار مانند پی محکم يك ساختمان عمل می‌کنند.

نکته دوم این است که خداوند متعال می‌فرماید: (وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ) در خشکی و دریاهاى در حال جریان، موجودات مختلف و متنوعی خلق کرد؛ از موجودات تک سلولی گرفته تا انسان با این ترکیبات پیچیده؛ هر مخلوقی را در کمال خودش، ایجاد کرد تا قدرت، علم و حکمتش را آشکار سازد و حجت را بر کسانی که گمان می‌کنند خداوند از خلق کردن عاجز است، تمام کند. تا چند سال پیش زیست

۱. سوره نبا آیه: ۶.

۲. سوره انبیاء آیه: ۳۰.

شناسان تنها انواع مختلف پرندگان را تا نهصد نوع ذکر کرده بودند؛ این مقدار تنوع علاوه بر اینکه حقیقتی علمی است، قطعاً معجزه‌ای از معجزات الهی است؛ معجزه‌ای که در آن هر مصداقش، خصائص و ویژگی‌های متناسب با زندگی خودش را دارد و تأکید دارد که نظراتی مثل نظریه داروین قطعاً باطل است؛ چراکه این مخلوقات يك سلسله موجوداتی نیستند که هر دسته به خاطر تغییراتی نسبت به دسته قبل تکامل پیدا کرده باشد تا به نوع انسان به عنوان کامل‌ترین مخلوق رسیده باشد بلکه، مخلوقات با این تنوع آفریده شده و این تنوع هم باقی خواهد ماند و به مخلوقی دیگر تبدیل نخواهد شد.

مطلب دیگر توجه به خلقت از آب است؛ خداوند می‌فرماید: (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً^۱ که باعث ایجاد حیات شد (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ) «و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم»؛^۲ حق تعالی آسمان، زمین، آب، باد، گرما و هر آنچه در نزول باران مؤثر است آماده کرده است به طوریکه منظم بیارد و ادامه داشته باشد؛ قطعاً این قوانین به هیچ عاقلی اجازه نمی‌دهد که گمان کند آنها بی‌هدف و تصادفی ایجاد شده باشند. نکته‌ی آخری که در این آیه به آن اشاره شده، مسئله تلقیح است؛ خداوند متعال می‌فرماید «از هر نوع گیاه نیکو و با ارزش در آن

۱. سوره لقمان آیه: ۱۰.

۲. سوره لقمان آیه: ۲۵.

رویاندیم». مسئله زوجیت در گیاهان و نیاز آنها به گرده افشانی جهت تولید مثل، يك واقعیت علمی دیگری است که این قسمت از آیه به آن اشاره دارد. نکته ظریف دیگری که در این فقره قرار دارد این است که خداوند متعال نباتات را به وصف «کریم» توصیف کرده چراکه غذای حیوانات و انسان‌ها از نباتات تهیه می‌شود. نکته دیگر این فقره تفاوت ضمنی ر آن با دیگر فقرات است؛ ظاهراً خداوند متعال به جهت نشان دادن توجه و عنایتش به این فقره، آن را به خودش منتسب کرده است و ضمیر را از غائب به متلکم برگردانده است.

عنایت ویژه‌ی خداوند در قرآن کریم نسبت به مسئله «نزول باران و رشد گیاهان» شاید بخاطر همبستگی این مسئله با مسئله «خلفت و تدبیر و سرپرستی» باشد؛ چراکه این مسائل از شؤون ربوبیت الهی است درحالیکه از سوی مشرکان نفی شده است. به عبارت دیگر، مشرکان خالقیت خداوند متعال را انکار نمی‌کنند و مدعی نیستند که آنچه آنها عبادت می‌کنند، موجودات را خلق کرده‌اند «وَلَّئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۱ بلکه ادعا می‌کنند معبودهای آنها، تدبیر را از جانب خداوند برعهده گرفته‌اند و خداوند خالق، تدبیر مخلوقات را به آنها واگذار کرده است؛ خداوند متعال در این آیات چنین با مشرکان

احتجاج می‌کند که اگر خداوند‌های ادعایی شما، تدبیر را در دست داشتند حتماً می‌بایست ادوات و وسائل این تدبیر را هم خلق می‌کردند مثلاً باران نازل می‌کردند یا گیاه می‌رویاندند؛ این درحالی است که همه می‌دانند آنها از خلق عاجز هستند پس تدبیر هم نمی‌توانند بکنند؛ بنابراین مدبر، رب، خالق و الهی جز خداوند یکتا وجود ندارد.

تمام نکاتی که بیان شد، حقایقی علمی و معجزاتی محیر العقول هستند که يك آیه از قرآن به تنهایی به آن اشاره کرده است و گمان می‌رود اگر کسی اهل تفکر و تأمل باشد و بدنبال حقیقت بگردد، همین يك آیه برای او کفایت می‌کند و او را به سوی خداوند راهنمایی می‌کند.

«پرسش ۷»

حتماً می‌دانید که خداوند متعال خود را در قرآن کریم به صفت «عدل» توصیف نکرده است! همچنین این نام جزء اسماء حسناى الهی، با تمام کثرتی که دارند هم نیامده؛ به نظر شما علت این مطلب چیست؟

پاسخ:

خداوند متعال خودش را به آنچه با عدل ملازمه دارد وصف کرده است مانند «ظالم نبودن»؛ همچنین خودش را وصف کرده به منصف بودن با مخلوقات؛ صفت دیگری که خداوند خودش را به آن

متصف کرده و با عدل ملازمه دارد، عدم خساست نسبت به بخشیدن آنچه مخلوقات به آن نیاز دارند است؛ و همچنین صفت ستمگر نبودن در زمان قضاوت کردن (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ)^۱. بنابراین مقصود از عدل همان عدل ظلم و جور نسبت به بندگان است که خداوند خود را به آنها توصیف کرده است و خداوند می‌تواند هر کسی را مطابق با عملی که انجام داده جزا دهد.

به همین خاطر خداوند متعال زمانی که می‌خواست کتب آسمانی را در يك بیان خلاصه کند و دستورات خود را بیان کند، «احسان» را هم ردیف «عدل» قرار داده و فرمود (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ)^۲؛ چرا که در برخی موارد علاوه بر اینکه عدل خوب نیست بلکه حتی با انصاف هم منافات دارد و در برخی دیگر می‌توان گفت اخلاقاً ظلم هم هست. این بحث را ما به طور مفصل در مسئله ارث اولاد اولاد^۳، با وجود دیگر اولاد بیان کرده‌ایم.

۱. سوره فصلت آیه: ۴۶.

۲. سوره نحل آیه: ۹۰.

۳. رك: يعقوبی، موسوعه فقه الخلاف، ج ۱۰

«پرسش ۸»

چگونه امکان دارد که عدل و ظلم با هم جمع شوند درحالیکه رابطه بین آنها ضدین است؟

پاسخ:

اجتماع عدل و ظلم جزو موارد اجتماع ضدین نیست چراکه آنچه در لغت مقابل عدل قرار دارد، «جور» است نه ظلم. جور هم به معنای «کم گذاشتن و ستم کردن در حکم» است. بنابراین امکان دارد عدل و ظلم در برخی موارد و لو در احکام اخلاقی با هم جمع شوند؛ به عبارت دیگر ممکن است يك حکم عادلانه باشد اما منصفانه نباشد و نسبت به طرف مقابل در حکم کردن لطف نشده باشد؛ همان طور که در روایات وارده ذیل آیه ۷۸ و ۷۹ سوره انبیاء به این نکته اشاره شده است. در این آیه خداوند متعال می فرماید: (وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفِثَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ، فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا)؛ آنچه از روایات و تفاسیر، پیرامون ماجرای مطرح در این آیه بدست می آید این است که: گوسفندانی شبانه وارد تاکستان شخصی می شوند و آن را ضایع و خراب می کنند، صاحب درختان انگور، شکایت به نزد داود عليه السلام

می‌برد، و حضرت برای جبران خسارت، حکم به تحویل تمام آن گوسفندان به صاحب باغ می‌کند، اما فرزند ایشان، سلیمان، راه حل دیگری به پدر پیشنهاد می‌دهد و آن اینکه گوسفندان در اختیار شاکی قرار گیرد تا او از منافع آنها استفاده کند و باغ به صاحب گوسفندان تحویل گردد تا او به ترمیم آن پردازد و بعد از جبران خسارت، هر يك مال اصلی خود را باز پس گیرند. بدیهی است که هر دو پیامبر به دنبال راهی برای جبران خسارت بودند، لیکن پدر (داود علیه السلام) آن را در تحویل گوسفندان می‌دانست ولی فرزند (سلیمان علیه السلام) می‌خواست به وسیله منافع گوسفندان آن را تدارک کند. خداوند می‌فرماید: اگر چه ما به هر دو، علم و حکمت عطا کردیم، ولی در این مورد داوری سلیمان بهتر بود؛ چراکه داوری حضرت سلیمان علاوه بر اینکه مقتضای عدل بود، حکم به لزوم دادن گوسفندان به صاحب باغ هم نکرد تا باعث ضرر به صاحب گوسفندان نشود؛ به علاوه اینکه در این خسارت، صاحب گوسفندان، مقصر نبوده بلکه قاصر بوده است.

پرسش‌هایی در مورد امامت

«پرسش ۱»

آیا نهاد امامت يك ضرورت عقلي است يا شرعي؟

پاسخ:

امامت و ولایت امر بر مردم، هم ضرورتی عقلی است و هم شرعی؛ و تمامی عقلاء بر آن اتفاق نظر دارند. حقیقت آن است که استمرار حیات جامعه متمدن و نظام معیشت آن بدون وجود امام و رئیس که امور امت را اداره نماید، امکان‌پذیر نخواهد بود. در نتیجه وجود نظام حاکم در جامعه، به منزله عقل در بدن آدمی است که قطب‌نمای زندگی را جهت داده و از پدید آمدن هرج و مرج، اختلاف، نزاع و تضییع منافع مردم و کشور جلوگیری می‌نماید.

امیرالمومنین علیه السلام در همین خصوص می‌فرماید:

«لابد للناس من امیر برّ أو فاجر، يعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیها الکافر و ینال الله فیها الأجل و یجمع به النفیء و یقاتل به العدو و تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح برّ أو یُستراح من

فاجر»^۱ (در حالی که حاکمی برای مردم لازم است چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حَقُّش ادامه دهد، و کافر بهره‌مند از زندگی گردد، و خدا هم روزگار مؤمن و کافر را در آن حکومت به سر آرد، و نیز به وسیله آن حاکم غنائم جمع گردد، و به توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راه‌ها به سبب او امن گردد، و در حکومت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود، تا مؤمن نیکوکار راحت شود، و مردم از شرّ بدکار در امان گردند).

همچنین در شرع مقدس اسلام، هم مسأله‌ای ضروری است؛ چه آن که علمای اسلام بر ضرورت وجود امام و رهبر جامعه اجماع کرده‌اند و اگر اختلافی در این میان مشاهده می‌شود تنها در کیفیت و جزئیات مسأله، همچون کیفیت تعیین امام، شرایط و صلاحیت‌های وی - و نه در اصل نیاز امت به رهبر - است.

به عنوان مثال، اهل سنت به روش‌هایی چون شوری^۲، زور و غلبه (الأمر لمن غلب)^۳ و شیعیان به روش تعیین از سوی پیامبر یا ائمه پیشین^۴ باور

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۲. حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، باب رجم الجبلی، ج ۴،

ص ۱۲۰. و عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی، المراجعات، مراجعه ۸۰.

۳. ابویعلی الفراء حنبلی، الأحكام السلطانية، ص ۷-۱۱. و أقوال مدرسة الخلفاء، ص ۵۵۸.

۴. آیت الله صافی گلپایگانی در کتاب خود با نام «منتخب الأثر» بیش از پنجاه روایت در این خصوص را إحصاء نموده و میگوید احادیث وارده در خصوص ائمه دوازدهگانه ما

دارند که به مثابه حقی در نظر گرفته می‌شود که خداوند تبارک و تعالی آن را در کسی که واجد تمامی ویژگی‌ها و شرایط آن باشد، قرار داده است. از دیدگاه شیعه این مساله که شرایط اجتماعی و سیاسی اجازه تصدی مقام زعامت جامعه را به امام بدهد و یا برعکس مانع از اعمال این حق و نقش امام گردد، خللی در مشروعیت مقام امامت و حقانیت ایشان ایجاد نمی‌کند. چنانچه در حدیث شریف از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ إِنْ قَامَا وَإِنْ قَعَدَا»^۱ حسن و حسین امام هستند چه به پا خیزند - و زعامت سیاسی جامعه را به دست گیرند - و چه بنشینند - به هر دلیلی از رهبری جامعه محروم شوند -.

«پرسش ۲»

آیا می‌توان از سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شواهدی بر ضرورت وجود امامت یافت؟

پاسخ:

بله شواهدی را می‌توان از سیره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به مساله رهبری و امامت جامعه یافت. از ایشان نقل شده است که «الإمامُ الجائرُ خَيْرٌ مِنْ

از چنان کثرتی برخوردار است که شمارش آن‌ها سخت و ذکر آن‌ها خارج از توان این کتاب است. ر.ک: منتخب الأثر ص ۱۴۵ و ص ۹۷ باب ۸.
۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، باب ۱۱، ص ۳۰۷.

الفْتَنَةُ^۱ رهبر ظالم بهتر از فتنه است. نیز از ایشان منقول است که «إِذَا خَرَجَ اثْنَانِ لِلسَّفَرِ فَلْيُؤْمِرَا أَحَدَهُمَا» هر گاه دو نفر به سفر می‌روند، یکی را به عنوان راهبر برگزینند. «وَالظُّلُومُ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومٌ»^۲ حاکم ستمگر کینه‌توز بهتر از هرج و مرج و فتنه طولانی است. در سیره حضرت‌شان نیز آمده است که هیچ‌گاه گروهی را - اگر چه اندک - برای نبرد اعزام نمی‌فرمود مگر آن که برای ایشان سرپرست را تعیین می‌کردند. همچنین ایشان هر گاه قصد جنگ با دشمنان اسلامی می‌نمودند، هیچگاه شهر را بدون انتخاب جانشین برای خودشان، ترك نمی‌کردند.^۳

از همین رو تعامل ائمه معصومین علیهم‌السلام با حاکمان وقت را می‌بایست در چارچوب حفظ منافع مردم و حفظ نظام اجتماعی و پیشرفت دولت اسلامی و حراست از کرامت آن فهم نمود. تا آن جا که ایشان در برخی از شرایط، پرداخت زکات و خراج به حاکمان جور را جائز و این اقدام را همچون زمانی که زکات و خراج به معصومین علیهم‌السلام پرداخت شده، موجب براءت ذمه پرداخت کننده عنوان می‌کردند.^۴

۱. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲. محمد ری شهری، میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۶.. و عبدالواحد تمیمی آمدی، الغرر والدرر، ح ۱۰۱۰۹.

۳. سید مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۱، باب جانشیان پیامبر در مدینه در غزوات حضرت.

۴. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة: کتاب زکاة، باب مستحقین، باب ۲۰.

«پرسش ۳»

آیا تعیین خلیفه و امام پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از وظایف و مسئولیت‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؟

پاسخ:

با توجه به ضرورتی - که در خصوص آن اجماع عقلی و شرعی وجود دارد - که در پاسخ‌های پیشین بدان اشاره شد تعیین خلیفه و امام یکی از مسئولیت‌ها و وظائف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بلکه مهم‌ترین آن‌هاست.

«پرسش ۴»

چه آثار و مصلحتی در تعیین خلیفه توسط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود دارد؟

پاسخ:

برای پاسخ به این پرسش می‌توان چند اثر و مصلحت را ذکر کرد از

جمله:

۱. تداوم و استمرار نقش رسالت
۲. غصب منصب الهی از سوی افراد ناشایست
۳. حفظ امت از تفرقه و فروپاشی

«پرسش ۵»

آیا ارتباطی میان امامت و بقاء و استمرار رسالت پیامبر اسلام وجود دارد؟

پاسخ:

واقعیت آن است که هر رسالتی به هر اندازه که از نقاط قوت برخوردار باشد با وفات پیامبر و حامل رسالت از میان خواهد رفت. چراکه ادیان و رسالت‌های آسمانی با فرستادگان آنها ارتباط محکم و وثیقی دارند. و مادامی که خود آنها متولی، مدافع و در بردارنده اسرار دین هستند باشند آن ادیان و رسالت‌ها باقی است. با توجه به همین مساله است که ادیان آسمانی - که کامل‌ترین آیین‌ها به شمار می‌آیند - پس از دوره کوتاهی از وفات پیامبران‌شان، دچار تحریف در تعالیم و آموزه‌ها می‌شوند!

۱. به عنوان نمونه به مجرد صعود حضرت عیسی مسیح علیه السلام کتاب مقدس انجیل که حامل تمامی رسالت ایشان بود، به چندین انجیل ساختگی و جعلی همچون انجیل متی، یوحنا و مرقس تبدیل گردیده و در نتیجه از دیانت مسیحیت چیزی به جز نام آن باقی نماند.

«پرسش ۶»

آیا ولایت و خلافت پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ممکن است خود
منشأ اختلاف و درگیری شود؟

پاسخ:

روشن است که موضوع فرمانروایی و رهبری - و به ویژه رهبری دینی که از تقدس و شرافت خاصی برخوردار است - از مهم‌ترین مسائلی که نفس آماره، به سوی آن تمایل بسیار دارد. چنان که در روایات شریفه آمده است «آخِرُ مَا يُنْزَعُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ»^۱ آخرین چیزی که از محبت دنیا از قلب صدیقین خارج می‌شود، حب جاه است. در نتیجه افراد بیشتری در کمین آن بوده و آرزومند نشستن بر کرسی آن و در تلاش برای کسب آن بودند و هستند. با بررسی تاریخ روشن می‌شود که امت اسلامی، آنقدر که از مساله امامت و خلافت پس از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رنج برده است، از هیچ مساله‌ای رنج نبرده است و مصیبت‌هایی که به آن گرفتار شده و خون‌هایی که ریخته شده است در اصل به این مساله بازگشت دارد. و تاریخ بهترین گواه بر این قضیه است.

۱. ملا محمد محسن فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۶، فصل حب جاه، ص ۱۰۷.

«پرسش ۷»

چه اشکالی در تعدد متصدیان منصب خلافت ممکن است
بوجود بیاید که از آن باید جلوگیری بعمل آید؟

پاسخ:

روشن است که تعدد و تكثر رهبران سیاسی به تكثر و تعدد احزاب و گروه‌های هوادار ایشان انجامیده و هر يك به سوی خود فرا می‌خوانند. در نتیجه امور امت با تفرقه مواجه شده و راه‌هایی گوناگون فراروی امت اسلامی قرار می‌گیرد که در نتیجه آن نسل‌های بعدی و پیش‌روی یکی پس از دیگری هزینه ضلالت و گمراهی پیشینیان را پرداخته و در نهایت کارشان به انحلال و فروپاشی منتهی می‌شود. از همین رو خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۱ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید. و همچنین در سوره انفال می‌فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»^۲ و با هم نزاع نکنید که سست شوید و هیبت شما از بین برود. با توجه به روایات ماثور از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^۳ قرآن کریم و اهل بیت ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام ریسمان

۱. سوره آل عمران آیه: ۱۰۳

۲. سوره انفال آیه: ۴۶

۳. رك: آیت الله محمد یعقوبی، شکوی القرآن.

الهی هستند که متصل کننده خلق به پروردگار به شمار می آیند. حضرت فاطمه زهرا ع در خطبه مشهورشان پس از وفات پدر بزرگوارشان می فرماید: «وَجَعَلَ إِمَامَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَ أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ»^۱ خداوند متعال امامت ما را موجب نظام یافتن امور ملت و پیشگیری کننده از تفرقه قرار داده است.

«پرسش ۸»

در خود شخص ولی و خلیفه برای استمرار رسالت آثاری وجود دارد یا حکمت آن تنها پس از رحلت پیامبر اکرم ص است؟

پاسخ:

پیامبران و حاملان رسالت پیش از آنکه از وجود يك جانشین اطمینان یابند نمی توانند طرح خود را تا پایان ادامه دهند. چه آن که نسبت به آینده رسالت خویش بیمناک هستند. در مقابل هرگاه اجتماع شروط جانشینی در کسی احراز شود، پیامبر می تواند بدون هیچ تردید یا ترسی، برنامه ها و طرح های خود را ارائه دهد. سوره طه به این چنین ترسی در حضرت موسی ع اشاره کرده و می فرماید: «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي»^۲ و برای من

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، باب ۲۳، ص ۳۱۵.

۲. سوره طه آیه: ۲۹-۳۲.

دستیاری از کسانم قرار ده. هارون برادرم را. پشتم را به او استوار کن. و او را شریک کارم گردان. حضرت امیرمومنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این خصوص می‌فرماید: «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ»^۱ حضرت موسی بر نفس خویش بیمناک نبوده بلکه از غلبه یافتن نادانان و قدرت گرفتن گمراهان بود.

«پرسش ۹»

جایگاه امامت در منظومه فکری اسلامی کجاست؟ جایگاه آن را کجا باید ترسیم کرد؟

پاسخ:

امامت مسلمین، ولایت امور ایشان و خلافت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریف‌ترین جایگاه‌ها به شمار می‌آید. خلافتی که مقدر شده است پهنه گیتی از شرق تا غرب را درنوردیده و به گوش همه جهانیان برسد. مساله‌ای که مورد تاکید قرآن کریم قرار گرفته است. آن‌جا که می‌فرماید: «وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً»^۲ خداوند غنیمت‌های بی‌شماری را به شما وعده می‌دهد. و نیز به استناد آیه سیزدهم از سوره صف که وعده پیروزی و فتح قریب الوقوع می‌دهد: «وَأُخْرَىٰ تَحْبُونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»^۳.

۱. نهج البلاغه خطبه ۴.

۲. سوره فتح آیه: ۲۰.

۳. سوره صف آیه: ۱۳.

پرسش ۱۰

برخی از مسلمانان اعتقاد دارند که پیامبر ﷺ بدون اینکه جانشینی برای خود معرفی کند از دنیا رفت، دیدگاه شما در این باره چیست؟

پاسخ:

در پاسخ‌های گذشته در مورد آثار تعیین جانشین سخن گفتیم پس چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر اکرم ﷺ به عنوان عاقل‌ترین و حکیم‌ترین مخلوق الهی که خطرات داخلی و خارجی فراروی امت را به عینه مشاهده می‌نمود، نسبت به تعیین جانشین برای دوره پس از حیات مبارک خویش غفلت بورزد. رسول خدا ﷺ که به وحی الهی متصل است نسبت به چنین امور واضحی جهل داشته باشد. پیامبری که خداوند در شأن ایشان می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید او جز وحی‌ای که به وی نازل شده است چیزی نمی‌گوید. کسی که خود همواره می‌فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يُوَصِّ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ»^۲ هر کس که بمیرد و وصیت نکند به مرگ جاهلیت مرده است.

۱. سوره نجم آیه: ۳-۴

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۱۷.

با این حال آیا می‌توان پذیرفت که ایشان اولین کسی باشد که از دیانت اسلام خارج شده و به مرگ جاهلیت مرده‌اند؟! آیا صحیح است که این روایت شریفه را منحصر به امور مالی و ما ترک برای ورثه تلقی کنیم؟ به راستی آیا وصیت مسائل مالی از وصیت به امور امت و حفظ آن از گمراهی مهمتر است؟

«پرسش ۱۱»

چه اشکالی دارد که گفته شود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدون اینکه جانشینی برای خود بگمارد از دنیا رفته است؟

پاسخ:

آیا صحیح است که ادعا شود که ایشان پیش از آن که به فکر آینده امت خویش بیافتند و قبل از آن که آماده برنامه‌ریزی برای انتخاب جانشین - با هر شکل و طرحی - باشند، با مرگ غافلگیر شده‌اند؟ حال آنکه حضرتشان بارها از قریب الوقوع بودن وفات خویش در حجة الوداع خیر دادند. آن گاه که فرمودند: «إِنَّ جِبْرَائِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ فِي السَّنَةِ مَرَّةً، وَعَارِضُنِي فِي هَذِهِ السَّنَةِ مَرَّتَيْنِ، وَمَا ذَلِكَ إِلَّا لِذُنُوبِ أَجْلِي»^۱ جبرئیل هر

۱. حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، باب عرض جبرائیل القرآن علی النبی.

ساله یکبار قرآن را بر من عرضه می نمود و امسال دو بار قرآن را بر من عرضه نمود و این جز به معنای نزدیک شدن وفات من نیست.

آیا می توان مدعی شد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به آینده امت خویش و امور آن بی تفاوت بوده اند. به گونه ای که معتقد بوده اند امتشان می - بایست خودش با سرنوشت خویش مواجه شود حتی اگر به نابودی امت اسلامی منتهی شود و رنجها و زحمات ایشان برباد رود؟ روشن است که چنین اقدامی حتی از سوی ساده ترین مردم نیز صورت نمی پذیرد. به عنوان مثال چوپان هنگامی که برای نیازی یا سفری از روستا یا شهر خود خارج می شود، تا چوپان دیگری را جایگزین خود ننماید، گوسفندانش را رها نمی کند. خود خلفا پس از نبی اکرم چنین کاری نکرده و برای بعد از خود جانشین معین کردند. خلیفه اول با گفتن این جمله که «إني أخشى أن ألقى الله وقد تركت أمة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دون أن أولى عليها أحداً»^۱ می ترسم خداوند را در حالی ملاقات کنم که امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بدون تعیین ولی امر ترك نمایم. خلیفه دوم را به جانشینی خویش برگزید. خلیفه دوم پس از آن که عایشه به وی پس از مجروح شدن چنین توصیه کرد که «به خلیفه پس از خویش وصیت کن و امت محمد را بدون سرپرست ترك نکن»^۲.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ص ۱۶۴ - ۱۶۵ (شرح خطبه شقشقیه).

۲. رك: سيد مرتضى عسكري، معالم المدرستين، ج ۱، ص ۵۴۴.

«پرسش ۱۲»

آیا خطراتی وجود داشت که امت اسلام را ممکن بود از مسیر استقامت جدا کند؟

پاسخ:

بله پیامبر ﷺ واقف بر خطرات و تهدیدات از ناحیه منافقان و کوردلان داخلی^۱ که خطاب به مهاجرین می گفتند: «لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»^۲ عزیزان را از آن - مدینه - بیرون خواهند کرد. که قدرشان پس از فتح مکه بسیاری از دشمنان به کمین نشسته به واسطه اسلام آوردن ظاهری و از روی اجبار و با سوء نیت افزایش یافته بود. کسانی که هیچ گاه اسلام نیاورده و به رسالت پیامبر اکرم ﷺ ایمان نیاوردند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۳ بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بگویید که تسلیم شده ایم، و هنوز ایمان در دل هایتان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید از ثواب اعمال شما کاسته نمی شود، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. ایشان همان کسانی بودند که یا به صورت علنی از رسول خدا انتقاد کرده و در صحت رفتارهای ایشان تشکیک می کردند، یا با اقدامات حضرتشان مقابله علنی می کردند. شواهد زیادی در این خصوص

۱. المنافقون والمرجعون في المدينة (احزاب: ۶۰)

۲. سوره منافقون آیه: ۸

۳. سوره حجرات آیه: ۱۴

همچون منع حضرت از امضای صلح حدیبیه^۱، مخالفت با خروج از احرام در حج تمتع^۲، ممانعت از نوشتن وصیت ایشان در روز پنج شنبه قبل از وفات^۳، اقامه نوافل ماه رمضان به صورت جماعت و علیرغم نهی مکرر از سوی پیامبر^۴ و نیز سرپیچی از پیوستن به ارتش

۱. ر.ك: نجاح طائي، نظريات الخلفيتين، ج ۱.

۲. در جلد دوم کتاب «معالم المدرستين» روایتی از براء بن عازب و به نقل از کتاب سنن ابن ماجه و مسند احمد نقل شده که می گوید: به همراه رسول خدا ﷺ و صحابه وی از مدینه خارج شده و برای حج احرام بسته و وارد مکه شدیم. آن گاه که پیامبر گرامی فرمودند، حج خود را به عمره تبدیل نمایید. مردم گفتند که ای رسول خدا ﷺ چگونه در حالی که برای حج احرام بسته ایم، حج خود را به عمره تبدیل کنیم؟ حضرت فرمودند که به آن چه دستور داده ام عمل نمایید. با این حال عده ای مجدداً از این مساله سرباز زدند و همین مساله به ناراحتی حضرت منجر شده و ایشان به نزد عایشه رفتند و وی خشم را در چهره ایشان مشاهده نموده و پرسید: هر کس تو را خشمگین سازد خداوند را خشمگین ساخته است. حضرت فرمودند: چگونه خشمناک نباشم در حالی که دستوری می دهم و اطاعت نمی شود.

۳. مصیبت روز پنج شنبه (رذیة يوم الخميس) آن گونه که بخاری با سند خود از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود از ابن عباس نقل کرده است، از این قرار بوده است: «در منزل رسول خدا ﷺ در آن روز افراد زیادی و از جمله خلیفه دوم حضور داشتند. پیامبر گرامی فرمودند برای من برگه ای بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. در پاسخ حضرت، خلیفه دوم گفت: درد بر پیامبر چیره شده و نزد شما قرآن وجود دارد و همین ما را بس است. در نتیجه این مساله، افراد موجود در خانه به ستیزه با یکدیگر مشغول شدند. یکی از ایشان فرمایش پیامبر و دیگری گفته عمر را تکرار می کرد. هنگامی که اختلاف نزد حضرت بالا گرفت، فرمودند که از گرد من دور شوید! ابن عباس می گوید: مصیبت و تمام مصیبت همین بود که اختلاف و هیاهوی افراد مانع از نوشتن آن وصیت گردید.»

البته در این حدیث دست برده شده و آن را نقل به معنی کرده اند. چرا که کلمه قطعی که خلیفه دوم استعمال کرد آن بود که: أن النبی یهجر؛ یعنی پیامبر هذیان می گوید. با این حال با هدف کاستن از قبح و زشتی عبارت و در دفاع از خلیفه دوم آن را تحریف نموده اند. ر.ك: سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی، المراجعات : مراجعه ۸۶

۴. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، کتاب صلاة، باب عدم جواز الجماعة فی صلاة النوافل فی شهر رمضان، حدیث اول.

اسامه علی‌رغم آن که حضرت کسانی را که از پیوستن به ارتش اسامه تخلف کردند، لعن نمود، و شواهد بسیاری از این دست وجود دارد که بررسی همه آنها خارج از طاق‌ت این پاسخ است.

«پرسش ۱۳»

چه چیزی باعث شد که منافقین بتوانند به مرحله‌ای برسند که يك تهديد برای امت اسلامی شوند در حالیکه پیامبر اکرم ﷺ اسلام را برای تمام مردم آورده بود و ابلاغ فرمود؟

پاسخ:

انتشار سریع اسلام و کوتاهی دوره آن در قبال عظمت تکلیفی که برای آن نازل گردیده بود (منتقل ساختن امت از حضيض جاهليت و تاریکی به نور اسلام و سعادت) منجر به پیدایش پایگاه گسترده‌ای در جامعه گردید که فهم کافی و درك لازم در خصوص فهم رسالت و فراگیری آن را نداشته و در نتیجه با نخستین امتحانی که در حال فقدان پیامبر ﷺ به وجود می‌آمد در معرض فروپاشی و شکست قرار می‌گرفتند.

۱. برای استقراء این موارد ر.ك: كتاب «النص والاجتهاد» اثر سيد عبدالحسين شرف الدين عاملي.

مساله‌ای که قرآن کریم از قبل به آن اشاره نموده و در آیه ۱۴۴ سوره آل عمران نسبت به آن تذکر داده بود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» جز این نیست که محمد پیامبری است که پیش از او پیامبرانی دیگر بوده‌اند آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید. هشداری که درست اندکی پس از ارتحال پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صحت آن آشکار شده و جز تعداد اندکی در مدینه منوره که امتحان سخت خود را با پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس داده بوده و در آزمون‌های مختلف و مستمر با حضرتشان سربلند خارج شده بودند، تمامی شبهه جزیره مرتد شدند.^۱

۱. خداوند متعال از مدت‌ها قبل و در آیه ۵۴ سوره مائده پیش‌بینی ارتداد بسیاری از سست‌ایمان‌های شبه جزیره را پیش‌بینی کرده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن؛ [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.»

«پرسش ۱۴»

آیا قرائن و شواهدی بر ایجاد جریان‌های انحراف در بین مسلمانان وجود دارد؟

پاسخ:

انحرافات‌ی صورت گرفت که می‌توان از خود کسانی‌که در آن قضایا نقش آفرین بودند نقل کنیم یکی از آن‌ها انحرافی که عایشه در زمانی که مردم را بر ضد خلیفه سوم عثمان می‌شوراند اشاره کرد و خود آن را به مثابه انحرافی در مسیر حرکت مسلمین قلمداد می‌کرد.

طبری در کتاب تاریخ خود به این مساله اشاره کرده و می‌نویسد:

”کانت السيدة عائشة من أشد الناس على عثمان، حتى أنها أخرجت ثوباً من ثياب رسول الله ﷺ فنصبتة في منزلها، وكانت تقول للداخلين إليها: هذا ثوب رسول الله لم يبل وقد أبلت عثمان سنته، و قالوا إنها كانت أول من سمى عثمان نعثلاً (اسم أحد اليهود بالمدينة) وكانت تقول: (اقتلوا نعثلاً! قتل الله نعثلاً) هذا ولم يمر على وفاة رسول الله ﷺ أكثر من عقدين من الزمان.“

عایشه بیشترین دشمنی را با عثمان داشت. ایشان پیراهنی را از رسول خدا در منزل خویش برافراشته بود و به کسانی که به منزل پیامبر می‌آمدند می‌گفت: این پیراهن رسول خداست، عثمان سنت ایشان را

منسوخ نمود قبل از این که پیراهن ایشان کهنه شود. منقول است که وی اولین کسی بود که عثمان را نعثل^۱ - که اسم یکی از یهودیان مدینه بود - نامیده و می گفت: بکشید نعثل را! خدا نعثل را بکشد»^۲ همه این‌ها در حالی بود که از وفات رسول خدا دو دهه نگذشته بود. همچنین در داخل قلمرو حکومت پیامبر ﷺ یهودیانی وجود داشتند که زوال نفوذ خود در شبه جزیره و به ویژه مدینه را فراموش نکرده و به شدت نسبت به پیامبر گرامی و دیانت اسلام کینه به دل داشتند. از همین رو در دوره پس از وفات پیامبر ﷺ یهودیان شبه جزیره اقدام به حمله تبلیغاتی سنگینی علیه مبانی اسلام به راه انداخته و موجی از شبهات را در میان امت اسلامی سرازیر نمودند. پرسش‌های گوناگون و فراوان ایشان که عموماً با عجز خلفا و صحابه در پاسخ به آن‌ها همراه می شد، موجب سرخوردگی و احساس ضعف و شکست مسلمانان در برابر یهودیان می گردید.

۱. به معنی پیر خرفت!

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۷. (به نقل از کتاب بنور فاطمة

اهتدیت، ص ۱۹۰).

«پرسش ۱۵»

دیدگاه اهل سنت بر این است که نهاد امامت به امت واگذار شده است و امت است که امام و جانشین پیامبر ﷺ را انتخاب می‌کند، پاسخ شما در این مورد چیست؟

پاسخ:

این نظریه به دلایل متعددی باطل و قابل پذیرش نیست:
اولاً؛ توده مردم از تحمل چنین مسئولیتی و حتی مسائلی کم اهمیت‌تر از این، عاجز هستند. بهترین دلیل بر این مدعا آن است که ایشان در چالش‌های پس از وفات رسول خدا ﷺ ناتوان مانده و حتی در دهه‌های بعد و علیرغم برخورداری از تربیت دینی با سابقه طولانی‌تر، نتوانستند رسالت سیاسی و اجتماعی خود را به درستی انجام دهند.
ثانیاً؛ اگر نظریه توکیل یا واگذاری صحیح می‌بود به طور قطع پیامبر اکرم ﷺ جزئیات آن همچون کیفیت گزینش خلیفه، چهره‌های حائز صلاحیت برای تصدی این امر، شرایط نامزدهای منصب امامت، ضوابط انتخاب امام، مرجع تعیین‌کننده در صورت اختلاف میان امت در انتخاب امام و مواردی از این دست را برای مردم تبیین می‌نمود. این در حالی است که هم بر این مساله واقفیم که رسول خدا ﷺ حتی از تبیین ساده‌ترین جزئیات شریعت همچون آداب

طعام و احکام تخلی غفلت نورزیده‌اند. در نتیجه چگونه می‌توان پذیرفت که ایشان از مساله مهمی چون امامت امت را - که اصل و اساس شریعت است - غافل شده باشند.

ثالثاً؛ اگر مساله انتخاب خلیفه جزو اختیارات امت بوده و به ایشان واگذار شده است، چرا خلفای پس از پیامبر به این اصل ملتزم نمانده و خود اقدام به انتخاب خلفای پس از خود نموده‌اند. به عنوان نمونه ابوبکر خود اقدام به نصب خلیفه دوم نمود^۱ و وی نیز اقدام به تفویض انتخاب خلیفه به شورای شش نفره از مهاجرین نمود.^۲ در نتیجه آیا می‌توان ایشان را اولین مخالفان کنندگان با سنت رسول خدا ﷺ قلمداد نمود؟^۳

رابعاً؛ این منصب عظیم و بزرگ نیازمند صلاحیت‌های دقیقی است که تنها آگاهان به غیب و زوایای پنهان عالم هستی از آن علم دارند. شرایطی که مجموع آن‌ها این شایستگی را به فرد می‌دهد تا صلاحیت زمامداری سیاسی و دینی امت را متصدی شده و به اداره جامعه بپردازد. نخستین ویژگی مهم در این میان «عصمت» است. چه آن که کسی که در گناهان غوطه‌ور است مورد اشمزاز مردم بوده،

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، شرح خطبه شقشقیه.

۲. همان.

۳. همان.

نمی‌تواند منصب ولایت امری را برعهده گیرد و تبعیت مردم را در پی داشته باشد. با استقراء آیات شریفه قرآن می‌توان به این نتیجه رسید که «مقام امامت» فقط با جعل الهی صورت می‌پذیرد. به جز آیه پیشین، آیات دیگری مثل انبیاء: ۷۳، قصص: ۵، سجده: ۲۴، قصص: ۶۸ و ... وجود دارد که به این امر اشاره دارند.

خامساً؛ تعیین امام به امر الهی یکی از مسائل ارتکازی و بدیهی در میان افراد جامعه اسلامی (حتی کسانی که ظاهراً به آن اعتقاد ندارند) بود. مکرراً این آیه شریفه را بر برای بیان مقام خلافت الهی زبان جاری می‌ساختند که: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱ خداوند خود بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. این موضوع نشان از آن دارد که در ذهنیت تمامی ایشان بر این مهم اتفاق نظر وجود داشته است که «رسالت» مسأله‌ای است که توسط خداوند جعل شده و هیچ‌کس نمی‌تواند در آن مداخله نماید.

سادساً؛ دیگر دلیل بر بطلان مکتب توکیل آن است که اساساً شخص رسول خدا ﷺ نیز به خویش چنین حقی نمی‌داد که جانشینی برای خود برگزیند. در کتاب سیره ابن هشام آمده است که زمانی که پیامبر اکرم قوم «بنی عامر» را در موسم حج به اسلام

۱. سوره انعام آیه: ۱۲۴

دعوت نمودند، رئیس این قبیله در پاسخ گفت: اگر ما با تو بیعت نموده و خدواند تو را بر مخالفانت پیروز گردانید، آیا پس از تو سهمی در حکومت داریم یا خیر؟ حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ آنان فرمودند: «الْأَمْرُ لِلَّهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ»^۱ این مساله از آن خداست که آن را هر کجا که خواهد قرار می‌دهد.

براستی اگر پیامبر با بنی عامر این گونه برخورد نموده‌اند چگونه می‌توان مدعی توکیل امت در امر انتخاب جانشین برای امت بود؟

«پرسش ۱۶»

آیا نصب خلیفه به وسیله پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يك سنت الیهی است که در سیره پیامبران گذشته وجود داشت؟

پاسخ

با مطالعه در تاریخ و سیره انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌بینیم ایشان از وصی برخوردار بودند، پس چگونه است که رسول خدا از این قاعده مستثنی باشند. مطابق منطوق آیه ۹ از سوره شریفه احقاف، پیامبر اسلام تفاوتی با سایر پیامبران الهی نداشته «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ» بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم، و بر اساس آیه ۴۳ سوره فاطر، سنن الهی قابل تبدیل و

۱. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۲۴.

تغییر نیستند: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» در سنت خدا هیچ تبدیلی نمی‌یابی و در سنت خدا هیچ تغییری نمی‌یابی. در این میان کتاب‌های متعددی تحت عنوان «اثبات الوصیه» نگاشته شده است که مشهورترین آن‌ها متعلق به علی بن حسین مسعودی است.^۱

بر این اساس می‌بایست شخصی برای جایگزینی انتخاب شود که از شایستگی لازم برای تصدی و وظایف و مسئولیت‌های امامت و خلافت و رهبری به شکل تام، کامل و فعالانه و موثر برخوردار باشد.

«پرسش ۱۷»

اگر قائل به سنت الهی تعیین جانشین و امام توسط خداوند متعال، چرا باید خلیفه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی باشد؟

پاسخ:

شرایط امامت با قابلیت‌ها و شایستگی‌هایی که در شخص امیرمومنان علی علیه السلام وجود دارد، تطابق کامل دارد. کسی که در کثرت فضایل وی گفته شده: «لقد أخفى أولياؤه فضائله خوفاً، وأخفاها أعداؤه حسداً و

۱. أبو الحسن علی بن حسین مسعودی تاریخ‌نویس، جغرافی‌دان و دانشمند قرن چهارم هجری قمری است که در سال ۳۴۶ ه. ق چشم از جهان بست. نسب وی به صحابی معروف پیامبر اسلام عبدالله بن مسعود می‌رسد. از جمله کتاب‌های وی را می‌توان به «البيان فی أسماء الأئمة»، «تعیین الخلیفة» و «اثبات الوصیه» اشاره نمود. ر.ک: معالم المدرستین، ج ۲.

حقداً، و ظهر ما بين ذلك ما ملأ الخافقين»^۱ دوستانش از روی ترس و دشمنانش از حسادت و کینه فضایل او را کتمان کرده‌اند و در میان این دو مانع، فضایی از وی آشکار گشت، که شرق و غرب جهان را فرا گرفت. احمد بن حنبل در خصوص فضیلت‌های بی‌شمار حضرتش چنین می‌گوید که: «ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله ﷺ من الفضائل ما جاء لعلی بن أبی طالب»^۲ به اندازه‌ای که برای علی فضیلت نقل شده است برای هیچ یک از صحابه رسول الله وارد نشده است.

تمایز و تفاوت علی عليه السلام در تمامی صفات کمالیه از دیگر صحابه رسول خدا ﷺ کاملاً آشکار و ملموس بوده و هواداری صحابه بصیر و مخلص پیامبر همچون سلمان^۳، ابوذر^۴، مقداد و عمار در هر دو دوره حیات پیامبر و پس از آن مشهور و معروف بوده است.

مراقبت ویژه و آماده‌سازی متمرکزی در دوران کودکی درباره ایشان از سوی پیامبر صورت گرفت. حضرت خود در این خصوص در خطبه معروف "قاصعه" می‌فرماید:

-
۱. هاشم معروف الحسنى، سيرة الأئمة الاثني عشر، ج ۱.
 ۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۷. (به نقل از کتاب بنور فاطمة اهتدیت، ص ۱۳۶).
 ۳. سلمان فارسی (محمدی) عالم‌ترین و حکیم‌ترین اصحاب امیرالمؤمنین و در دوره خلافت عمرین خطاب به ولایت شهر مدائن منصوب شده و در اواخر دوره عثمان (سال ۳۵ ه.ق) در همین شهر چشم از دنیا فرو بسته و توسط علی عليه السلام غسل داده شد و کفن گردید.
 ۴. ابوذر (جندب بن جنادة) از صحابه گرانقدر رسول خداست که اگر چه زود اسلام آورد با این حال هجرتش به مدینه تا پس از جنگ بدر به طول انجامید. ابوذر در سال ۳۲ ه.ق در تبعیدگاه خود صحرای ربذه در گذشت.

«وَقَدْ عَلَّمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةَ الْخَصِيصَةَ: وَضَعْنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يُضْمِنُنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ...»^۱

و شما از منزلت من در نزد رسول الله ﷺ آگاه هستید، هم از جهت خویشاوندی و هم از جهت حرمت خاصی که برای من می‌شناخت. من خردسال بودم که مرا در کنار خود می‌نشاند و بر سینه خود می‌چسباند و در بستر خود می‌خوابانید ...

«پرسش ۱۸»

با اینکه حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متصدی خلافت نشد با وجود آن آیا نقش مثبتی را از خود در تاریخ بر جای گذاشت؟

پاسخ

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام پس از وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حفظ اسلام از گمراهی و وظیفه خود را به خوبی ادا نمود. تا بدانجا که خلیفه دوم همواره از این که در محمده‌ای گیر بیفتد که علی عَلَيْهِ السَّلَام در آن حضور نداشته باشد، به خدا پناه می‌برد.^۲

۱. شیخ محمد عبده، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲. لا أبقاني الله لمعضلة ليس لها أبو الحسن.

حقیقت آن است که امامت و زعامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از وفات نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نتیجه طبیعی و منطقی ضرورت استمرار چرخه حکمت و دانش است. نصب ایشان برای زعامت دینی و سیاسی پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ براساس نص حدیث غدیر نیست تا بتوان در دلالت آن مناقشه نموده و آن را زیر سوال برد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش از آن که با حدیث غدیر به این منصب برگزیده شود به واسطه برخورداری از صفات کمالیه، شایسته این انتصاب بوده است. در نتیجه حدیث غدیر از يك سو تنها برای اشاره به مصداق شایسته‌ترین فرد برخوردار از صفات کمالیه و از دیگر سو با هدف مسدود سازی بهانه‌ها و عذرهای واهی و اتمام حجت با مخالفان ارائه گردیده است.

«پرسش ۱۹»

آیا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برنامه‌هایی جهت زمینه‌سازی خلافت و امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در دوران پیامبری داشتند؟ به بیانی دیگر، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از چه روش و سازکاری برای تبیین این مساله مهم و معرفی خلفای پس از خود بهره برده و چگونه مردم را با مساله ولایت آشنا نموده‌اند؟

پاسخ:

حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در طول دوره رسالت خویش از سه روش مختلف و البته همسو در این خصوص بهره برده‌اند که به آن‌ها اشاره می‌شود:

روش اول: نص مستقیم در تعیین ولی امر یکی از روش‌های پیامبرگرامی اسلام در آشناسازی مردم با مساله ولايتعهدی خود، معرفی علنی علی و ائمه عليه السلام به عنوان جانشینان خویش بود. چه آن که خودداری از چنین اقدامی می‌توانست به ابهام و در نهایت تفسیرها و تاویل‌های متفاوتی میان مردم در انتخاب مصداق خلیفه پس از ایشان گردد.

روش دوم: معرفی صحابه بصیر و مخلص

روش دوم حضرت اشاره مستمر به مخلص‌ترین و با بصیرت‌ترین صحابه خویش بود که حضرت می‌دانستند آن‌ها همواره بر خط و مسیر حق ثابت قدم بوده و نسبت به اهداف رسالت بیدار و هشیار و در خصوص اصول و ارزش‌ها استوار هستند. کسانی که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌گری نمی‌هراسند و به هر قیمتی و تحت هر شرایطی، حرف حق را می‌گویند. از جمله این صحابه بلند مرتبه که همواره نامشان به نیکی بر زبان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جاری بود می‌توان به سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، بلال حبشی، أم ایمن و أم السلمه اشاره کرد.

روش سوم: تعیین قواعد و ضوابط افراد واجد صلاحیت مقام ولایت

سومین روش حضرت را می‌بایست تبیین و وضع يك سلسله قواعد و ضوابطی عنوان کرد که بر اساس آن امت توانایی شناسایی افراد شایسته تصدی مقام خلافت پس از پیامبر و تمییز ایشان از افراد ناشایست و

متمسک به بهانه‌های واهی برای اثبات شایستگی و لیاقت برای خود، را داشته باشند. کسانی که برای غصب مقام خلافت و محروم ساختن اهل بیت از مقام زعامت سیاسی امت، حتی به سیاه‌نمایی علیه ایشان پرداخته و بهانه‌ها و دروغ‌های واهی همچون مخالفت قریش با جمع مقام نبوت و خلافت در بنی هاشم^۱، مسن تر بودن خلیفه اول نسبت به علی عَلَيْهِ السَّلَام^۲، شوخ طبع بودن امیر مومنان عَلَيْهِ السَّلَام^۳ و مواردی از این دست استناد می‌نمودند.

«پرسش ۲۰»

اگر مسئله امامت خیلی مهم و دارای جایگاه رفیعی است چرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از وفات به صراحت نام علی عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان جانشین معرفی نکرد؟

پاسخ:

و روایات زیاد دیگری در این خصوص از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که نشان از آن دارد که پیامبر بارها و بارها و به مناسبت‌های مختلف این مسئله را برای نهادینه کردن آن مطرح کردند از جمله: (إِن عَلِيًّا مِنِّي

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۱۰۷. و عزالدین علی بن ابی‌الکریم ابن‌الاثیر، الکامل، ج ۳، ص ۲۴. و هاشم معروف الحسنی، سیرة الأئمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۳۳۲.
۲. علامه امینی، الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۸. (إِن فُلَانٌ - وَهُوَ الْأَوَّلُ - أَسْنُّ مِنْ عَلِيٍّ)
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱. و هاشم معروف الحسنی، سیرة الأئمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۳۳۸. (إِن عَلِيًّا فِيهِ دَعَابَةٌ).

بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي^۱ و (علی مع الحق والحق مع علی)^۲ و ...

و پیامبر پس از واقعه غدیر در جایگاه خود نشستند و مردم به محضر ایشان شرفیاب شده و به او تبریک و تهنیت می گفتند، از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند و نیز خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می گفتند: خوشا به حالت ای پسر ابی طالب! مولای هر زن و مرد مومنی شدی.^۳ ابن عباس نیز گفت: سوگند به خدا که تعهد بر ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر ذمه و عهده قوم ثابت و برقرار شد، و همه گردنگیر شدند.^۴

«پرسش ۲۱»

سبب نزول آیه تبلیغ و آیه ولایت در سوره مائده چیست؟

پاسخ:

تنها برای پاسخ به این سوال يك قضیه را در این رابطه تعریف می کنم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سال دهم پس از هجرت به قصد حج تمتع از مدینه

۱. حدیث منزلت: از امام أحمد در جلد اول مسند در آخر صفحه ۳۳۰ و امام نسائی در خصائص العلویة ص ۶ و حاکم در ج ۳ در صحیح المستدرک ص ۱۲۳ و ذهبی در تلخیص خود اعتراف به صحت این روایت از عمرو بن میمون کرد (المراجعات: ۲۶).

۲. البحار ج ۱۰ باب ۲۶ ص ۴۳۲.

۳. بخ بخ لك يا بن ابی طالب أصبحت وأمسیت مولای ومولی كل مؤمن ومؤمنة.

۴. وجبت والله فی أعناق القوم.

خارج گردید. و بعدها به «حجه الوداع»، «حجه البلاغ»، «حجه الكمال»، و «حجه التمام» شهرت یافت. جمعیت انبوهی^۱ در رکاب ایشان حضور یافته و به مقصد مکه با ایشان به راه افتادند. ایشان پس از اتمام مناسک حج و به پایان رساندن فریضه خود به همراه کاروانی بزرگ به سوی مدینه باز می‌گشتند تا این که در روز پنج شنبه ۱۸ ذی الحجه از طرف «جحفه» به منطقه غدیر خم رسیدند که در آن جا مسیر کاروان‌های مدینه، مصر و عراق از یکدگر جدا می‌شد.

این جا بود که جبرئیل امین بر حضرت نازل شده و آیه شریفه «تبلیغ»^۲ را بر حضرت نازل فرموده و به ایشان این دستور الهی را منتقل ساخت که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر نقطه‌ای مرتفع قرار داده و پیام الهی را در خصوص جانشینی وی پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ضرورت اطاعت از وی از سوی همگان را بر ایشان ابلاغ نماید. به نقل احمد ابن حنبل (امام حنبلی‌ها) چهار بار تکرار کرد.

۱. در تواریخ، عددی میان نه هزار تا صدویست و چهار هزار نفر نقل شده است.
۲. سوره مائده آیه: ۶۷ (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از - گزند - مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

برحسب نقل راویان حدیث، هنوز مردم متفرق نشده بودند که فرشته وحی جبریل امین فرود آورد و این آیه را بر پیامبر ﷺ خواند: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)^۱ یعنی امروز آیین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را آیین برگزیدم.

«پرسش ۲۲»

چرا عید غدیر را باید اهمیت داد؟ و چرا به عنوان اعظم اعیاد در فرهنگ اسلامی معرفی شده است؟ به بیان دیگر برآستی دلایل اهمیت و خاستگاه‌های توجه و عنایت ویژه اهل بیت و پیامبر گرامی اسلام ﷺ به این روز مهم چیست؟

پاسخ:

مهم‌ترین دلایل اهمیت عید غدیر و وجوه تمایز آن از دیگر اعیاد اسلامی را می‌توان اینگونه مطرح کرد:

اول؛ روز عید غدیر روز اطمینان یافتن از بقاء و استمرار رسالت، پس از منتقل شدن رسالت از شخص حضرت رسول ﷺ به «شبیهِه و مانند رسول الله»^۲ بود - که ممکن بود با وفات ایشان رسالت نیز از

۱. سوره مائده آیه: ۳.

۲. یعنی هر کسی که ویژگی‌ها و شرایط امامت در وی وجود دارد.

میان برود - در نتیجه پس از غدیر، وجود و بقای رسالت منوط به بقای شخص حضرت رسول ﷺ نبود.

دوم؛ غدیر، روز پیروزی نهایی بر حیل‌های دشمنانی بود که آخرین تیر ترکششان وفات رسول خدا و پایان یافتن دعوت ایشان بود. به طور طبیعی با انتصاب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مقام امامت و خلافت امید شیطنی ایشان با ناکامی مواجه گردید.

سوم؛ عید غدیر، روز بازداشتن امت از تفرقه و گمراهی است که با تعیین ریسمان الهی صورت می‌گیرد. ریسمانی که چنگ زدن به آن موجب تقویت امت و پیشرفت و اعتلای کلمه ایشان می‌گردد.

چهارم؛ غدیر را می‌توان روز پاسداشت امت از انحراف دانست. روزی که در آن، پرچم هدایت برافراشته شده و محور گردش بر دور آن، تعیین گردید.

پنجم؛ روز غدیر را می‌بایست روز امان زمین و هر آنچه بر اوست از نابودی عنوان کرد. چه آن که در احادیث آمده است که: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةٍ ظَاهِرٍ أَوْ مُسْتَوْرٍ، وَ لَوْلَا لِسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۱ زمین نمی‌تواند از حجت ظاهری یا مخفی خالی بماند. که اگر این طور گردد، زمین اهل خود را فرو می‌بلعد.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، باب ۴۱، ص ۳۱۵.

ششم؛ غدیر، روز هدایت به سوی دین و روشن شدن حق با شناخت حجت الهی است. از همین رو در ادعیه مکررا به ملازمه میان شناخت حجت الهی و هدایت اشاره شده است.

هفتم؛ روز غدیر، روز «امامت» است که اساس و شوکت اسلام به شمار می آید. بدین لحاظ اهمیت غدیر حتی از روز بعثت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نور اسلام آفاق را درنوردید، نیز کمتر نخواهد بود.

پرسش ۲۳

آیا می توان روز عید غدیر را روز تبلور مذهب حق بشمار آورد؟

پاسخ:

بله با توجه به روایات اسلامی این روز به عنوان بزرگ ترین عید در دین مبین اسلام به شمار آمده که در آن مکتب «تشیع» متبلور شده و پس از آن که هسته ی آن را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مناسبت های متعدد و از نخستین روز علنی ساختن رسالت خویش (واقعه یوم الدار و انذار)^۱ کاشت، به کمال رسیده و به ثمر نشست.

۱. محمد حسین هیکل، حیاة محمد، فصل پنجم، ص ۱۴۲.

زمانی که خداوند متعال آیه «وَأَنْذَرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» را نازل فرمود، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خویشان خود (حدود چهل مرد) را به منزل عموی خود ابوطالب دعوت نمود که در

پرسش ۲۴

آیا نام شیعه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متداول بود؟

پاسخ:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها و در مناسبت‌های متعدد از ذکر اسم آن اظهار شیفتگی نموده و آن را دوست می‌داشت. در ذیل به برخی از این روایات که از منابع اهل سنت استخراج شده‌اند اشاره می‌شود تا به اقناع بهتر بیانجامد:

میان ایشان عموهای حضرت همچون ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب حضور داشتند. آن گونه که در صحاح سته اهل سنت نیز نقل شده است، در آخر این جلسه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من چیزی بهتر از آن چه برایتان آورده‌ام سراغ ندارم، برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام. خداوند متعال مرا امر کرده تا شما را [به دین اسلام] دعوت کنم. چه کسی از شما مرا کمک و مساعدت می‌نماید تا برادر من و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟» در این میان همگان - به جز علی که کم سن‌ترین ایشان بود - از ایمان به ایشان امتناع کرده و تنها علی علیه السلام بود که به پا خاسته و گفت: «ای رسول خدا! من یاور تو خواهم بود.» پس حضرت شانه وی را گرفته و فرمود: «این علی، برادر، وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود، به حرف او گوش دهید و او را اطاعت نمایید.» در این هنگام بود که افراد برخاسته و مسخره‌کنان به ابوطالب طعنه می‌زدند که «محمد به تو امر کرد که به فرزندت گوش فرادهی و او را اطاعت کنی.»

۱. سیوطی به سند خویش از جابر ابن عبدالله انصاری این گونه نقل می کند که: قال: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: (وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)، فَنَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ نَزَدَ بِيَامِ بَرٍّ ﷺ بُوَدِيمٍ كَمَا عَلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ وَارِدَ مَجْلِسَ شَدَّ. سَبَسَ إِيشَانِ ﷺ فَرَمُودَنَدَ كَمَا قَسَمَ بِهِ أَنَّ كَسِي كَمَا جَانَمِ دَرِ دِسْتَانِ اوست. او و شيعه او در روز قيامت رستگاراند. در اين هنگام بود كه اين آيه شريفه نازل شد كه كساني كه ايمان آورده و عمل صالح به جامي آورند، بهترين مخلوقات هستند.

۲. ابن حجر عسقلاني از ابن عباس نقل کرده است که می گوید: قال: لما أنزل الله تعالى: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ" قال رسول الله ﷺ لعليّ بن أبي طالب: (هم أنت و شيعتك تأتون يوم القيامة راضين مرضيين و يأتي عدوك غضاباً مقمحين؛ هنگامی که خداوند متعال آیه شریفه "كسانی که ايمان آورده و عمل صالح به جامي آورند، بهترين مخلوقات هستند" را نازل فرمود، رسول خدا ﷺ خطاب به علي بن ابي طالب فرمود: تو و شيعيانت روز قيامت راضي و مورد رضائت [خداوند] و دشمنانت عصباني و سر در هوا وارد می شوند.

۱. سوره بينة آیه: ۷، سیوطی، الدرالمثور، ج ۸، ص ۵۸۹.

۲. ابن حجر عسقلاني، الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل اول، آیه ۱۱.

۳. قندوزی نیز در کتاب ینابیع الموده خود، از ام سلمه (رض) نقل کرده که می گوید: (قالت: قال رسول الله ﷺ: علی و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامة)؛ رسول الله ﷺ فرمود: علی و شیعیان وی روز قیامت رستگارانند.

«پرسش ۲۵»

بعد از اینکه جایگاه امامت در اسلام با توضیحاتی که صورت گرفت روشن شد، سوال دیگری مطرح می شود و آن این است که چگونه می توان این جایگاه را از نا اهلان و غاصبان حفظ کرد؟

پاسخ:

ضوابطی در قرآن ذکر شده است که می تواند به امت اسلامی در شناخت خلیفه واقعی از مدعیان خلافت مساعدت کند. آیات مورد اشاره در ذیل از مهم ترین ضوابط قرآنی شناسائی صاحب حق از مدعیان حق در امر خلافت است، همچنین روایات دیگری نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده که هر يك به مثابه چراغ هدایت بخش راه برای جویندگان طریق حق به شمار می آید:

اول؛ آیه شریفه ۱۲۴ از سوره بقره: لا یَنَالُ عَهْدِ الظَّالِمِینَ؛ عهد من به ظالمان نمی رسد.

۱. حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۶۱.

به طور قطع مراد از «عهد» در این آیه امامت امر است و نه صرف رسالت و پیامبری. چه آن که این بخش از آیه شریفه درست پس از اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و درخواست حضرت از اعطای این مقام به فرزندانشان (وَمَنْ ذُرِّيَّتِي) نازل شده است.

دوم؛ آیه شریفه ۱۰ سوره حدید: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا؛ از میان شما آنان که پیش از فتح انفاق کرده و به جنگ رفته با آنان که بعد از فتح انفاق کرده‌اند و به جنگ رفته‌اند برابر نیستند درجات آنان فراتر است. سوم؛ لایلی امر هذه الأمة طليق؛ طلقاء^۱ شایسته و لایق زعامت این امت نیستند.

چهارم؛ فاطمة بضعة مني، يرضى الله لرضاها، و يغضب لغضبها؛ فاطمه پاره تن من است خداوند متعال با خوشنودی وی خوشحال و با ناراحتی وی خشمگین می‌شود. و یا عمار تقتلك الفئة الباغية؛ ای عمار! گروه ستمگر تو را می‌کشد.

۱. «طلاق» جمع «طليق» و در لغت به اسیری اطلاق می‌شود. در اصطلاح اسلامی این واژه به کسانی همانند ابوسفیان، معاویه و عموما اهل مکه اطلاق می‌شود که پس از فتح این شهر، ظاهرا اسلام آورده و سپس رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را آزاد کرد.

۲. ابن قتیبه، الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۴. عمر رضا، أعلام النساء في عالمي العرب والإسلام، ج ۳، ص ۳۱۴.

۳. کافی، ج ۵، ص ۱۱.

پنجم؛ گسیل داشتن دشمنان خط امامت با ارتش اسامه ۱۷ ساله و دستور فوری به حرکت این ارتش و لعنت کردن سرپیچی‌کنندگان از این دستور^۱ بود که با هدف خالی کردن عرصه و شهر مدینه از مخالفان امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام صورت می‌گرفت نیز از جمله ضوابطی بود که حضرت برای رسواسازی جریان قدرت طلب و باطل ترتیب دادند.

پرسش ۲۶

چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلافت پس از خود را منحصر

به علی علیه السلام کرد؟

پاسخ:

با توجه به معیارها و ضوابطی که ذکر کردیم می‌توان روش‌های طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت منحصرسازی مصداق خلافت و امامت در علی و اهل بیت صلی الله علیه و آله را کشف نمود. چه آن که برخی از غاصبان خلافت حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده کرده و این ناراحتی تا پایان عمر مبارک حضرتش باقی ماند. در نتیجه ایشان

۱. شهرستانی، الملل والنحل، مقدمه چهارم. و عبدالحسین شرف‌الدین موسوی عاملی، المراجعات، مراجعه ۹۰ و عبدالحسین شرف‌الدین موسوی عاملی، النص والاجتهاد، بخش سریة جیش أسامة.

گرفتار خشم خداوند متعال گردیدند. برآستی آیا کسانی که مغضوب
خداوند گردیده است صلاحیت تصدی مقام ولایت امری امت
خواهند بود؟

«پرسش ۲۷»

خداوند متعال فرموده است (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا
وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ)، مراد از «مولی» در آیه شریفه
چیست، و به کدام معنا از «ولایت» اشاره دارد؟

پاسخ:

لفظ «مولی» به معنای سرپرست است؛ سرپرست گاهی حق
تصمیم‌گیری در امور فردی خاص را دارد؛ مانند حق تصمیم‌گیری و
ولایت مولا بر بنده؛ و گاهی حق تصمیم‌گیری بر گروهی را دارد
مانند حق ولایت و سرپرستی خداوند در امور مخلوقات. خداوند
متعال علاوه بر این نوع حق تدبیر، در امور بندگان، حق ولایت
تشریعی را هم دارد؛ خداوند حق دارد بندگان را به اموری که
زندگی آنها را سامان می‌بخشد راهنمایی کند. اما در این آیه شریفه
ظاهراً به نوع دیگری از ولایت اشاره شده است؛ ولایت یاری -
نصرت - و حمایت - تأیید - . این آیه در حقیقت یکی از ثمرات ایمان
به خدا و تفاوت مؤمنان با مشرکان، را تبیین می‌کند؛ براساس مفاد

این آیه، مؤمنان، ولی و ربی دارند که آنها را هدایت کرده، امورشان را تدبیر می‌کند، در زندگی یاریشان کرده، کاستی‌هایشان را جبران می‌کند، آنها را به کمال می‌رساند و آنها را با رحمت خاصه‌اش مورد ترحم قرار می‌دهد؛ پس این نوع ولایت تنها مختص مؤمنان است؛ اما ولایت عامی که در بالا بیان شد شامل تمام انسان‌ها اعم از مؤمنان و مشرکان می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: (وَرَدُّوْا۟ اِلَی اللّٰهِ مَوْلَا۟هُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ) «آنگاه به سوی مولای حقیقی‌شان که راست و برحق است برگردانده می‌شوند، بدانید که حکم از آن اوست و او سریع‌ترین حساب‌رسان است».

پرسش ۲۸

بنابر پاسخ قبل روشن شد که خداوند سرپرست و ولی مؤمنان است و کافران هم ولی و سرپرستی ندارند؛ بنابراین آیا می‌توان نتیجه گرفت که مشرکان هیچ‌گونه ولی و سرپرستی ندارند؟ تکلیف مؤمنان گنهکار چه می‌شود؟

پاسخ:

غیر مؤمنان - که هم شامل کافرانی می‌شود که منکر وجود خالق هستند و هم شامل مشرکانی می‌شود که خدایی غیر از خداوند یگانه را عبادت می‌کنند - هم ممکن است ولی و سرپرستی داشته باشند؛ اما سرپرست و ولی غیر مؤمنان معمولاً قدرت، خویشان و نزدیکان، مال و مقامشان،

حزب‌شان، نیرویی ابرقدرت و... است. برخی از این عناوین ممکن است، ولی و سرپرست مؤمنان عاصی هم قرار بگیرند؛ مؤمنان عاصی هرچند بحسب عنوان جزء مسلمانان هستند اما در عمل خداوند را عبادت نمی‌کنند بلکه به دنبال تبعیت از شهوات، غرایز و انسایت‌های نفسانی هستند بدون آنکه توجهی به اراده و رضای الهی داشته باشند.

«پرسش ۲۹»

توجه به آیه شریفه (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)^۱، این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که، ظاهر این آیه با اعتقاد به عصمت پیامبر و ائمه، منافات دارد؛ بنابراین آنچه ما بدان اعتقاد داریم گمان می‌کنیم که گناه و معصیت از معصومین صادر نمی‌شود اما این آیه و برخی روایات به صدور آن از پیامبر دلالت دارد. البته اگر به ادعیه و مناجات‌هایی که از ائمه به ما رسیده رجوع کنیم، اشکال واضح‌تر خواهد بود.

پاسخ:

برخی در جواب این سؤال گفته‌اند که احیاناً آنها این جملات را از زبان دیگران گفته‌اند؛ چرا که آنها در مقام تعلیم مردم هستند، و بهمین خاطر آنچه باید مردم بگویند را هنگام عبادت به آنها آموزش

۱. سوره فتح آیه: ۲.

داده‌اند؛ همان‌طور که خداوند به ما یاد داده که در هنگام نماز چه بگوییم و خدا را چگونه عبادت کنیم.

این پاسخ هرچند برای برخی ادعیه مناسب است اما نمی‌تواند پاسخ کاملی باشد چرا که ظاهراً امام عَلَيْهِ السَّلَام در برخی موارد، این تعبیر را در مواجهه فعلی با خداوند مطرح می‌کند نه در حالی که بقیه او را مشاهده می‌کنند.

پاسخ مذکور از ابن طاووس نقل شده است؛ اربلی در کشف الغمه می‌گوید؟ دعای امام موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام را دیدم که در سجده شکر فرموده است «خدایا با زبانم تو را نافرمانی کردم و به عزت خودت سوگند اگر می‌خواستی زبانم را می‌گرفتی و با چشمانم گناه کرم و اگر تو می‌خواستی، به عزت سوگند که می‌توانستی مرا نابینا کنی... و با تمام اعضايم که تو آنها را به من داده بودی گناه کردم، و این سزای عطایای تو نبود»؛ من مدام به معنای این دعا فکر می‌کردم و می‌گفتم، چگونه این دعا با عقاید شیعیان نسبت به عصمت ائمه سازگاری دارد؟! در هر صورت من دلیلی بر توجیه این ناسازگاری پیدا نکردم. تا اینکه با سید بن طاووس برخورد کردم و پرسش این شبهه را از او جویا شدم. او گفت: وزیر، مؤیدالدین علقمی، این سؤال را از من پرسیده است و من در پاسخ به او گفتم، آنها این جملات را بیان کرده‌اند تا به دیگران تعلیم دهند. سپس من دوباره فکر کردم و گفتم، حضرت این دعا را در سجده شیش بیان کرده

و کسی هم پیش او نبوده تا به او تعلیم دهد؟! سید بن طاووس از اشکال من متحیر شد تا اینکه خداوند متعال به من توفیق داد پاسخ این شبهه پیدا کنم و نسبت به معنا و فحوای آن آگاهی پیدا کنم و عالم شوم. پاسخ این است که انبیاء و ائمه علیهم‌السلام همیشه به یاد خداوند هستند و قلوبشان مملو از یاد خداوند است؛ اندیشه‌ی آنها دربارہ ملاء اعلی است و همیشه در حال مراقبه هستند؛ همان‌طور که فرموده‌اند (اعبد الله كأنك تراه فإن لم تره فإنه يراك)، خودشان همیشه به آن ملتزم هستند. بنابراین معصومین همیشه متوجه ذات الهی هستند و با تمام وجود، به آن توجه دارند؛ اما زمانی که از این مراقبه کامل و توجه خاص به اموری که مباحی مثل خوردن و خوابیدن و جماع و ... مشغول می‌شوند، احساس می‌کنند گناه مرتکب شده‌اند و از آن استغفار می‌کنند. این نکته در مواجهه عیب با موالی دنیوی هم قابل انطباق است؛ اگر يك عبدی در حال اكل و شرب و ... باشد و مولای او در حال نگاه کردن به او باشد، در نزد مردم مورد سرزنش قرار می‌گیرد و مردم به او می‌گویند، چرا زمانی که باید به مولایت توجه می‌کردی، از او غافل بودی! احتمال دارد حدیث «همانا که قلبم را غباری می‌پوشاند و من هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم» هم به این مطلب اشاره داشته باشد.^۱ این تفسیر با توجه به برخی فقرات و ضوح بیشتری پیدا

می‌کند امام عَلَيْهِ السَّلَام در فقرات بعدی این دعا می‌فرماید: من با همبستری، تو را معصیت کردم و اگر می‌خواستی به عزتت سوگند که مرا عقیم می‌کردی؛ عقیم کسی است که توانایی فرزند آوری ندارد، درحالی‌که آنکه از زنا متولد می‌شود اصلاً فرزند نخواهد بود پس معلوم می‌شود که حضرت تمام کارهایی که بدنهای مادی به آن احتیاج دارند را، معصیت حساب می‌کرده و از آنها استغفار می‌کرده است. دیگر موارد را هم می‌توان با این توجیه پاسخ داد.

پرسش‌هایی پیرامون اهل بیت علیهم‌السلام و مقامات آنها

«پرسش ۱»

مراد از «اهل بیت» در آیه شریفه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» چه کسانی هستند؟

پاسخ:

قطعاً هیچ مسلمانی در معنای اهل بیت شکی ندارد؛ چرا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنها را با قول و فعل خود در موارد مختلفی، معرفی کرده است. آنها علی علیه‌السلام، فاطمه علیها‌السلام و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند. صاحب مستدرک صحیحین با اسناد خودش از ام سلمه علیها‌السلام روایت کرده: در خانه من آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱ نازل شد؛ ام سلمه می گوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سراغ علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام فرستاد و فرمود «خداوندا اینان اهل بیت من هستند»؛ ام سلمه می گوید: من گفتم: یا رسول الله آیا من هم با شما هستم؟! پیامبر فرمودند: تو بر خیر و نیکی هستی اما در زمره این گروه نیستی.^۲

۱. سوره احزاب آیه: ۳۳.

۲. همان ج ۱ ص ۲۶۹.

با وجود این نمونه از تصریحاتی که در روایات آمده، دیگر احتیاجی نیست به برخی مباحث مثل، معنای لغوی اهل بیت و مصادیق آن شویم؛ چرا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مصادیق آن و مراد آیه را بیان کرده‌اند.

«پرسش ۲»

برخی مسلمین، قائل به ملازمت داشتن اهل بیت با قرآن هستند لطفاً شما نظر خودتان را درباره آن بیان فرمایید.

پاسخ:

بله بین اهل بیت و قرآن ملازمت وجود دارد؛ این ملازمت در حدیث ثقلین بیان شده است؛ حدیثی که اهل سنت^۱ و شیعه بر صحت و صدور آن از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتفاق نظر دارند. از زید بن ثابت نقل شده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من دو چیز گرانبها در بین شما قرار دادم؛ کتاب خداوند که همانند ریسمانی بین آسمان و زمین - از آسمان تا زمین - گسترده شده است و خانواده‌ام، اهل بیتم. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند»^۲. این روایت همچنین از جمع کثیری از دیگر صحابه هم نقل شده است.

۱. رك: فضائل الخمسه من الصحاح الستة.

۲. مسند أحمد بن حنبل (۵/۱۸۱) ح ۲۱۰۶۸.

اهل بیت، بدیل و عدل قرآن هستند و از همدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در روز قیامت وارد بر حوض کوثر شوند. از این ملازمت و همسانی، خصائص و مقامات رفیعی برای اهل بیت ثابت می‌شود. خصوصاً روایاتی که دلالت بر امامت حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام و برتری ایشان، نسبت به تمام انسان‌ها، بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارند.

پرسش ۳

در پاسخ قبل فرمودید که از ملازمت اهل بیت با قرآن خصائص و مقامات والایی برای آنها ثابت می‌شود؛ اگر ممکن است برخی از آنها را بیان فرمایید؟

پاسخ:

برخی از مقامات اهل بیت را با محوریت حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام، دختر پیامبر، همسر علی و مادر ائمه، ذکر خواهیم کرد؛ البته باید توجه کرد که تمام این خصائص، همان‌طور که برای ایشان ثابت هستند، در دیگر ائمه هم وجود دارند.

۱. مقام عصمت: چرا که قرآن (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)^۱ «هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویش نمی‌آید، نازل شده از سوی حکیم و ستوده است»؛

۱. سوره فصلت آیه: ۴۲.

۲. مقام علم: علم و احاطه آنها به تمام آنچه خداوند متعال به آنها تعلیم کرده است. خداوند در قرآن فرموده است (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ)^۱ «و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است».

۳. مقام امامت، رهبری، حجیت و لزوم اطاعت: خداوند متعال می‌فرماید (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)^۲

۴. مقام معیت با قرآن: قرآن حق است چراکه خداوند فرموده است (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ)^۳ و در جایی دیگر می‌فرماید (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ)^۴ «سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آنچه را که وعده داده می‌شود، حق و یقینی است؛ همان گونه که شما [وقت سخن گفتن یقین دارید] سخن می‌گویید.

۱. سوره نحل آیه: ۸۹.

۲. سوره حشر آیه: ۷.

۳. سوره جائیه آیه: ۲۹.

۴. سوره ذاریات آیه: ۲۳.

۵. مقام قیومیت^۱: قرآن نسبت به تمامی خلایق مقام برتری و تولی آنها را عهده دار است همان طور که خداوند متعال می فرماید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدَهُ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۖ قِيَمًا)^۲ «همه ستایش‌ها ویژه خداست، که این کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد و برای آن هیچ گونه انحراف و کژی قرار نداد؛ کتابی درست و استوار و برپا دارنده مصالح حیات انسان».

۶. مقام برکت: قرآن به «مبارک» بودن توصیف شده است (وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُوكًا)^۳ و (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكًا)^۴.

۷. مقام اعتصام: یکی دیگر از خصوصیات قرآن پناهگاه بودن آن است. قرآن پناهگاهی برای امت از افتراق، دو دستگی و گمراهی است (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا)^۵.

۱. معانی این صفات از کلام‌الله را در فصل «القرآن یصف نفسه» شماره ۱ با عنوان (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا). ذکر کردیم.

۲. سوره کهف آیه: ۱-۲.

۳. سوره انعام آیه: ۹۲.

۴. سوره ص آیه: ۲۹.

۵. سوره آل عمران آیه: ۱۰۳.

پرسش‌های مهدوی

«پرسش ۱»

در آثار کلامی و مکتوب دو اصطلاح «شروط ظهور» و «علائم ظهور» زیاد تکرار شده است؛ اگر امکان دارد تفاوت آنها را بیان فرمایید؟

پاسخ:

اولین و مهم‌ترین فرقی که بین این دو اصطلاح هست، از تفاوت لغوی آنها روشن می‌گردد. شرط آن چیزی است که در تحقق مشروط، به صورت علی، مدخلیت دارد؛ مثلاً وجود آتش به تنهایی سبب سوزاندن نمی‌شود بلکه سوزاندن وقتی اتفاق می‌افتد که آتش با جسمی مماس گردد. در این سؤال هم مراد از شروط، اموری هستند که حصول ظهور بدون آنها محال است و اگر ظهور بدون تحقق آن شروط اتفاق بیافتد، ابتر خواهد ماند.

اما علائم ظهور، اموری هستند که مدخلیت علی در تحقق ظهور ندارند اما، با توجه به آنها می‌توان حصول ظهور را حدس زد؛ همان‌طور که با وجود دود می‌توان وجود آتش را کشف کرد. در این مثال وجود آتش بدون دود ممکن است اما دود، نشانه‌ی وجود آتش است؛ بنابراین ظهور با شرائط آن به صورت سببی و ارتباط آن به علائم، دلالتی خواهد بود.

«پرسش ۲»

بنابر پاسخ قبل روشن می‌شود که علائم ظهور، در تحقق آن ضرورت ندارند؛ حال سؤال این است که فایده آنها چیست و چرا اهل بیت علیهم‌السلام آنها را ذکر کرده‌اند؟

پاسخ:

همان‌طور که گذشت بروز علائم ظهور دخیلی در اصل ظهور ندارد اما به دلایل دیگری باید به آن توجه کرد مثلاً: توجه به این علائم باعث می‌شود که امام زمان علیه‌السلام را تکذیب نکنیم. در هر حال رابطه علائم و اصل ظهور، تنها ارتباطی کشفی و دلالی است.

«پرسش ۳»

با توجه به پاسخ‌های فوق، ظاهراً شما اهمیت مسئله علائم ظهور را کم می‌دانید؛ اگر ممکن است علت آن را پاسخ دهید؟

پاسخ:

برخی از آنچه باعث تقلیل اهمیت علائم ظهور می‌شود موارد ذیل است:

- ضعف سندی برخی روایات؛ هر چند وقتی چند حدیث را با هم نگاه کنیم می‌توان به صدور آنها اعتماد کرد.^۱

۱. اگر چندین روایت با شرایطی خاص بر یک مسئله دلالت کند، اطمینان به مسئله آن حاصل می‌شود.

- اختلاف برخی از آنها با هم در جزئیات.
- قابلیت انطباق این علائم بر اتفاقات مختلف؛ مانند علامت «قتل سید حسنی» که بخاطر آن ده‌ها نفر از ذریه امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام در دوران حکومت اموی و عباسی قیام کردند و به شهادت رسیدند. علامت دیگری که می‌توان آن را به مصادیق مختلفی تطبیق کرد، رسیدن ترك‌ها به بین النهرین^۱ است. این علامت بارها در تاریخ اتفاق افتاده خصوصاً در دوره عثمانی. خروج پرچم‌های سیاه از مشرق هم، از دیگر علائمی است که، قابلیت انطباق بر مصادیق بسیاری دارد و تاریخ آنها را ذکر کرده است.
- علائم در اختیار ما نیستند در حالیکه شروط، علی‌الخصوص شرط اصلی - که آمادگی برای یاری امام هست - در اختیار ماست؛ از آنجا که برای مکلفین، شناخت تکلیف و آنچه باید انجام دهد، اهمیت بیشتری دارد پس باید اهتمام اصلی را صرف مسئله شروط ظهور کرد.

۱. مراد از بین‌النهرین، کشور عراق است.

«پرسش ۴»

سفارش شما برای کسانی که به علائم ایمان دارند اما در عین حال مراقب و مواظب نفس و رفتارهای خود نیست؟

پاسخ

اگر ما اهل ایمان و تقوی نباشیم^۱، تحقق علائم ظهور و بلکه تحقق ظهور سودی به حال ما نخواهد داشت چرا که نمی‌توانیم امام را یاری دهیم؛ بنابراین باید اهتمام و توجه اصلی به این مسئله منعطف شود که چگونه می‌توان به مقام نصرت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید و شرایط ظهور را رقم زد؛ و الا زمان ظهور امام عَلَيْهِ السَّلَامُ همزمان با نابودی ما خواهد بود. باید در این آیات شریفه تدبیر کرد که خداوند می‌فرماید:

[وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ، قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ، فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرِ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ] «می‌گویند: اگر راست می‌گویید این فتح و پیروزی کی خواهد بود؟ بگو روز فتح و پیروزی، کسانی که کفر ورزیدند، نه ایمان آوردنشان سود می‌دهد و نه به آنان مهلت داده می‌شود. پس از آنها روی برگردان و منظر باش که آنان هم منتظرند» و همچنین می‌فرماید: [يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ

۱. مراد کسانی است که به علائم بیشتر از شروط اهمیت می‌دهند نه همه افراد.

آمَنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ لِنَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ] «آن زمان که برخی نشانه‌های پروردگار تحقق یابد، ایمان آوردن کسی که پیش از این ایمان نیاورده یا در حال ایمانش عمل شایسته‌ای انجام نداده، سودی نخواهد داشت. بگوشما منتظر باشید و ما هم منتظریم؛ بی‌شک یکی از مصادیق «روز فتح»، روز ظهور است؛ آن روز به حال کسی سودی ندارد مگر کسی که تهذیب نفس کرده باشد و به همراه ایمان، عمل صالح انجام داده باشد؛ این معنای واقعی انتظار است.

«پرسش ۵»

ضمن تتبع در مسئله ظهور، عنوان «دجال» با صفات گوناگونی مثل «اعور» بودن، زیاد شنیده و دیده شده است؛ آیا این عنوان، به شخص خاصی تعلق دارد یا نشانه‌ای از يك امر دیگری است؟

پاسخ:

روایاتی که به مسئله علائم ظهور پرداخته، معمولاً به صورت کنایی و رمزی بیان شده است. بنابراین تفاسیر مختلفی می‌توان از آن بیان کرد و هیچ کدام را هم به طور قطعی نمی‌توان پذیرفت؛ در يك دسته از این روایات که علائم اصلی قبل از ظهور را بیان می‌کنند به شخصی با عنوان «دجال» و صفت «اعور» اشاره شده است؛ در این روایات آنقدر نشانه برای شناسایی دجال بیان شده که تطبیق همه آن‌ها بر يك

شخص، شبیه معجزه است؛ پس یا باید کل این روایات - که شبیه به قصه‌های هزار و یک شب است - را منکر شویم یا آن که آن‌ها را به صورتی معقول، و با توجه به تمام اوصافی که بیان شده، توجیه کنیم.

«پرسش ۶»

با توجه به پاسخ‌های فوق اگر امکان دارد بیان کنید که روایات دجال به چه چیزی اشاره دارند؟

پاسخ:

استاد ما^۱ با توجه به درگیری غرب با اسلام و مسلمین، بیانی کاربردی همراه با دوراندیشی، جمع‌بندی و توجه به واقعیت‌های معاصر داشته است. ایشان دجال را به جنبش‌های خصمانه با اسلام معرفی کرده‌اند؛ جنبش‌هایی که با استمداد از تمدن غربی و زرق و برقی که این تمدن دارد، سعی دارند تفکر خود را در کل دنیا غالب کنند و برنامه‌های خود را گسترش دهند تا آنجا که مسلمانان در عمل^۲ از اسلام خارج شوند و ظلم و فساد ناشی از، آموزه‌های این تمدن غربی را، بپذیرند.

۱. تاریخ الغیبة الکبری، شهید سید محمد صدر: ص ۵۳۲ - ۵۳۷.

۲. در اعمالی مثل رفتارها، حرکات، لباس، مدل مو و شخصیت‌شان، از فرهنگ غربی تبعیت کنند.

«پرسش ۷»

آیا در روایات، اوصاف دجال ذکر شده است؟

پاسخ:

مطابق آنچه در کتب شیعه و اهل سنت درباره دجال وارد شده، و با توجه به تطبیقی که پیرامون آن بیان شد می‌توان گفت، در بین تمام مخلوقات، موجودی منحرف‌تر از دجال وجود ندارد؛^۱ بیان شد که مراد از دجال، جنبش‌های خصمانه علیه اسلام است که با استمداد از تمدن بزرگ غربی و اختراعاتی که انجام داده و همچنین با تمسک به سلاح‌های کشنده و سیطره‌ای که بر انسان پیدا کرده است باعث شده تا انسان امروزی به شکلی به خداوند شرک بورزد که در طول تاریخ بی‌سابقه بوده است و در آینده هم مثل آن نخواهد بود؛ چراکه آینده متعلق به دفاع از حق و عدل خواهد بود. البته این تفسیر با توجه به برخی روایات که بیان می‌کند دجال شخص خاصی نیست بلکه ظهور تمدنی ضد اسلامی است، وضوح بیشتری پیدا می‌کند.

۱. در برخی روایات چنین وارد شده: «میان خلقت آدم تا قیامت خلقی بزرگ‌تر از دجال وجود ندارد»؛ تاریخ الغیبه الکبری، ص ۵۱۶، به نقل از صحیح مسلم

«پرسش ۸»

گفته شده که دجال، فتنه‌ی بزرگی ایجاد خواهد کرد؛ اگر ممکن است درباره آن توضیح دهید؟

پاسخ:

در برخی روایات چنین آمده که: «یکی از فتنه‌های دجال این است که به آسمان امر می‌کند باران بیارد! آسمان اطاعت کرده و باران می‌بارد؛ و به زمین امر می‌کند که جوانه بزند! زمین اطاعت کرده و می‌رویاند»^۱ همچنین در برخی دیگر از روایات به سیطره او نسبت به امکانات طبیعی، اشاره شده؛ تسلطی که تمدن غربی عمدتاً به آن رسیده است. اختلافاتی که ناشی از سیطره تمدن غربی است قطعاً مخفی نخواهد ماند؛ تعدادی از نوجوانان و جوانان، با دیدن سیطره و جمال فرهنگ غربی، گمان می‌کنند آراء و عقایدی که باعث شکل‌گیری این تمدن شده، در کل صحیح هستند؛ این تصور یکی از وسوسه‌ها و توهمات است که بسیاری را در عصر حاضر، اسیر خود کرده است.

۱. این مطلب در برخی روایات درباره دجال آمده است.

«پرسش ۹»

آیا ملازمه‌ای میان پیشرفت در تکنولوژی و روابط اجتماعی و میان باورها وجود دارد؟

پاسخ:

تلازمی بین پیشرفت در تکنولوژی با صحت اصول اعتقادی و اخلاقی وجود ندارد. گاهی اوقات يك جامعه از منظر مدنی بسیار پیشرفته است در حالی که از منظر فرهنگی و اخلاقی، در قهقراست. نمونه بارز این تفاوت، رژیم غاصب صهیونیستی است چون این رژیم از لحاظ پیشرفت تکنولوژی، در صدر جوامع پیشرفته است در حالیکه رفتار آنها، از منظر فرهنگی و اخلاقی هیچ‌گونه توجیهی نخواهد. رفتار وحشیانه آنها برخلاف تمامی ارزش‌های انسانی است که همه جوامع خود را ملزم به رعایت آنها می‌دانند؛ همچنین ایالات متحده امریکا به عنوان کشوری که بهترین مدل پیشرفت غربی است اما از نظر اخلاقی در پایین‌ترین سطح قرار دارد؛ جنایات این کشور در عراق، ژاپن، ویتنام، فلسطین، بوسنی و افغانستان، شاهدی بر این مدعا است.

«پرسش ۱۰»

آیا مصادیقی از فتنه دجال در روایات وجود دارد که دلالت بر تمدن مادی بکند؟

پاسخ:

در برخی روایات چنین آمده: «از فتنه‌های دجال این است که به جمعیتی گذر می‌کند پس او را تکذیب می‌کنند، پس ایشان با اشاره‌ای به گله‌ای از گوسفند، همه را هلاک می‌کند. و از فتنه‌های دیگر دیگر او این است که به عده‌ای وارد می‌شود، پس آنها دجال را تأیید می‌کنند و دجال امر به باریدن آسمان می‌کند پس باران می‌بارد و امر به روئیدن زمین، پس زمین می‌روید. با اشاره‌ای به بیابان خشک و بی‌آب و علف، بیابان تبدیل به کشت و علفزار می‌شود به گونه‌ای که گله گوسفندها هنگام بازگشت از چراگاه، همه چاق و فربه برمی‌گردند و پستان گوسفندها پر از شیر است!»

این مسائل معنایش این است: که تکذیب و نپذیرفتن جریان تمدن مادی اروپایی، به معنای روبرو شدن با سختی‌ها و مشکلات است. ارزش پول و اعتبار اقتصادی در همراه بودن با جریان مادی غربی است و الا بازار اقتصادی و ارزش پولشان رو به رکود می‌رود. تعبیر

حی در روایت، منظور جامعه‌ای است که آنها را بپذیرد و فرهنگ و تمدنشان - که مخالف فرهنگ اسلام است - را قبول کند؛ که در این صورت، چنین جامعه‌ای اقتصادش رونق می‌گیرد و بازارشان سودآور خواهد شد. ممکن است شخص یا اشخاصی زیر بار آنها نروند، ولی این جریان مادی را باید اقوام و دولت‌ها بپذیرند؛ پس مراد از دجال يك جریان است.

«پرسش ۱۱»

منطق دجال چیست که با صدای بلند آن را فریاد می‌زند تا به واسطه آن با زور یا فریب، بر مردم غلبه پیدا کند؟

پاسخ:

دجالی که ادعای خدایی می‌کند، با صدایی بلند به گونه‌ای که همه آن را بشنوند می‌گوید: (إلی اولیائی، أنا الذی خلق فسوی وقدرّ فهدی، أنا ربکم الأعلى) «ای پیروان و بندگان من به سوی من آئید من همان کسی هستم که آفرید و درست اندام آفرید و آن که اندازه معین کرد، من پروردگار برتر شما هستم»^۱. همه این مسائل تطبیق بر

۱. این مطلب زبان حال ایالات متحده امریکاست.

۲. تاریخ الغیبة الکبری، شهید سید محمد صدر: ۵۱۲. به نقل از سنن ابن ماجه و اکمال الدین مرحوم صدوق.

فرهنگ و تمدن غربی دارد. در روایات آمده که صدای دجال را مابین زمین و آسمان می‌شنوند. امروزه هم صدای فرهنگ غرب با وسایل جدید مادی به گوش همه می‌رسد. در این هنگام انسان از خداشناسی و توحید فاصله گرفته، اخلاق و عدالت از بین خواهد رفت و در عوض ولایت دجال بر بشیریت اعلام می‌گردد؛ به جای ولایت الهی، یدئولوژی خودش را به عقاید و قوانین جوامع مختلف تحمیل خواهد کرد. این به معنای ربوبیتی است که دجال آن را ادعا می‌کند، یعنی او کسی است که امور مردم را رهبری می‌کند نه خداوند. همین مطلب را می‌توان به فرهنگ آمریکایی تطبیق داد؛ آنچه آنها به اسم جهانی سازی یا فرهنگ نوین جهانی به دنبال آن هستند، همین سیطره مادی و نفی خداوند از زندگی بشر است. آنها برای اجرای اهداف خود سازو کارهایی اختصاص داده‌اند تا به اهداف خود برسند؛ سازمان تجارت جهانی، شورای امنیت و حتی سازمان ملل متحد دستگاه‌هایی است که تمدن غربی آنها را در جهت پیشبرد اهداف خود ایجاد کرده است. در این دنیا جایی برای کسانی که با آن موافق نیستند، وجود ندارد. این همان تفکری است که سابق بر این، فرعون همراه با ادعای ربوبیت آن را بیان می‌کرد و می‌گفت: [مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى]؛ تمدن غربی با محوریت امریکا هم امروز همین شعار را تکرار می‌کند.

معنای فراخوان دجال، نسبت به تمامی طرفدارانش از اطرف زمین هم، این است که طرفدارانش زیر نظر این فرهنگ، از منظر فکری، اخلاقی و رفتاری تربیت می‌شوند و علایق اجتماعی و اقتصادی آنها با آن فرهنگ مرتبط خواهد شد. اگر به برخی از رفتارهای پیروان تمدن غربی نگاه کنیم، این مطلب واضح خواهد بود چون می‌بینیم برای ترك برخی تکالیف الهی همچون موالات با دوستان، دشمنی با دشمنان، هرگز عذرخواهی نمی‌کنند؛ امکانات نظامی را گسترش می‌دهند، کالاهای مختلف را ترویج می‌کنند، بازارها را گسترش داده و تحت عناوین مختلف از مردم اخاذی می‌کنند.

پرسش ۱۲

با توجه به سؤالهای سابق چنین به نظر می‌رسد که جنبش دجال يك جنبش جهانی است؛ آیا ممکن است برخی مناطق از دسترس دجال در امان بمانند؟

پاسخ:

استاد ما در موسوعه‌اش به حسب برخی روایات چنین قائل شده که «هیچ نقطه از زمین نیست مگر آنکه دجال بر آن غالب می‌شود مگر

۱. مثلاً توجه کنید که برخی چگونه به عادی سازی روابط با رژیم غاصب صهیونیستی پرداخته‌اند.

مکه و مدینه»^۱. در کل می توان گفت: این ادعا، همان چیزی است که واقع شده است و بسیاری مناطق بخاطر تقلید کورکورانه یا بجهت شیفتگی، مسحور فرهنگ غربی شده اند و نمی توان دولتی را یافت که این فرهنگ را نشناسد و روند کلی خود را براساس قوانین آن ترسیم نکرده باشد.^۲

اما استثناء مکه و مدینه را می توان چنین توجیه کرد که: تفکر الهی به مکه تشبیه شده است و تفکر اسلامی به مدینه! این تفکر از فرهنگ غربی متأثر نخواهد شد و در ذهن کسانی که به آن ایمان دارند، باقی خواهند ماند؛ این، دلالت بر حفظ حق در بین بشر خواهد داشت و بیان می کند که انحراف دجال دامن تمام مردم را نمی گیرد هرچند ممکن است نسبت مؤمنین با مشرکان، مثل نسبت مکه و مدینه با کل زمین باشد. [يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ]^۳

۱. تاریخ الغیبة الکبری، شهید سید محمد صدر: ۵۱۶. به نقل از سنن ابن ماجه

۲. در حال حاضر تفکر تمدن غربی تمام جامعه ما را اسیر خود کرده است و رفتارها و باید و نبایدهای ما براساس آن تغییر کرده است.

۳. سوره توبه آیه ۳۲

«پرسش ۱۳»

آیا تفکر دجال مختص عصر غیبت کبراست یا ریشه در تاریخ
اسلام دارد؟

پاسخ:

دجال ریشه در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد. عمر او طولانی است؛ از زمانی که به رسالت پیامبر ایمان نیاورد و ادعایی دیگر را مطرح کرد.^۱ او تابحال مانند سابق، باقی مانده است. بنابراین دجال یا تفکر مادی، از زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیدا شد در آن زمان که منافقین بجای ایمان به رسالت پیامبر، تفکر مادی را جایگزین کردند و با بالا بردن صفوف آن و اهمیت دادن به آن، نقش بسزایی در شکل گیری آن ایفا کردند. منافقین هسته اول تفکر مادی را تشکیل دادند و به مرور زمان با افول تفکر اسلامی، آن تکفر به شکل تفکر ماتریالیستی خود را نشان داد.

۱. به نقل از مسلم به عبدالله چنین نقل شده که: همراه پیامبر به کودکانی برخورد کردیم که در میان آنها بچه يك صياد هم بود؛ همه کودکان با دیدن ما فرار کردند مگر آن کودک! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از رفتار او خوشش نیامد و به او گفت دستانت را بالا بیاور؛ آیا شهادت می دهی که من رسول الله هستم؟ او گفت نه، من شهادت می دهیم که خودم رسول الله هستم! عمر گفت اجازه دهید تا او را بکشیم. پیامبر فرمودند اگر آنچه من می دیدم شما هم می دیدید نمی توانستید این کار را انجام دهید. تاریخ الغیبة الکبری، شهید سید محمد صدر: ۵۱۵.

بنابراین منافقینی که به پیامبر ایمان نیاوردند، کسانی بودند که راه و روش خدعه و نیرنگ و دجال را درپیش گرفته بودند چون غیر از آنچه در دل داشتند اظهار می کردند. آنها در دل تفکر مادی داشتند اما در ظاهر مفاهیم اسلامی همچون عدالت و مساوات را اظهار می کردند؛ این همان تفکر دجال است که از آن زمان تا بحال باقی مانده است.

پرسش ۱۴

رسالتی که دجال ادعا می کند به چه معناست؟

پاسخ:

می توان گفت معنای رسالت دجال، ماتریالیسم و ماده گرایی است. این تفکر همیشه به دنبال تحمیل خود بر انسان ها بوده است؛ البته در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار ضعیف شده بود و نمی توانست با انسان ها ارتباط برقرار کند اما زمانی که پیامبر رحلت کردند، دجال هم فرصت پیدا کرد^۱ تا دوباره خود را بر جامعه تحمیل کرده و ولایتش را ظاهر سازد.

۱. اشاره به حدیثی دارد که در صحیح مسلم از زبان دجال نقل شده است «من منتظر بودم تا اجازه ظهور پیدا کنم پس ظاهر شدم» تاریخ الغیبة الکبری، شهید سید محمد صدر: ۵۱۴.

«پرسش ۱۵»

اگر معتقد هستید که دجال يك شخص خاص نیست پس چگونه در روایات آمده که دجال «اعور» است؟

پاسخ:

بله دجال اعور است! چرا که تمدن مادی به هستی، با يك چشم نگاه می کند بدون آنکه بتواند روح آن را مشاهده کند. آیا کسی که نمی تواند حقائق را مشاهده کند، اعور نیست؟! با این حال چگونه می تواند ولایت صحیحی بر بشریت داشته باشد؟! بنابراین ولایت تنها مختص کسانی است که با دو چشم سالم و صحیح، به طور متوازن، به هستی نگاه می کنند. خداوند متعال می فرماید [إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ]. این ولایت مختص کسی است که با هر موجودی هم بر اساس روح آن و هم بر اساس جسم آن ارتباط برقرار کند؛ و به هر جنبه از موجودات، هر آنچه حقیقتشان است عنایت کند (وإن ربکم لیس بأعور بل إن ربی علی صراط مستقیم) [وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ

۱. این مطلب اشاره به حدیثی دارد که بخاری (۷۵/۹) از انس نقل کرده: «هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر اینکه آن اعور کذاب، آن امت را ترساند؛ او اعور بود اما پروردگار شما اعور نیست». مسلم هم مانند آن را نقل کرده است (۱۹۵/۸).

تَتَّقُونَ] این راه راست من است؛ بنابراین از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده می‌کند؛ خدا این گونه به شما سفارش کرده تا پرهیزگار شوید^۱.

«پرسش ۱۶»

دین دجال چیست؟

پاسخ:

دجال کافر است چون او ماده و مصالح مادی را عبادت می‌کند؛ همچنین خدا را عبادت و اطاعت نمی‌کند و به او توجهی ندارد. دجال مطیع شهوات نفسانی است [أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ، وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ] «آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود گمراه کرد و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر چشم دلش پرده‌ای قرار داده است. پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟ گفتند زندگی و حیاتی جز همین زندگی و حیات دنیای ما نیست که می‌میریم و زندگی می‌کنیم، ما را فقط روزگار هلاک

۱. سوره انعام آیه ۱۵۳.

می‌کنند». این دقیقاً همان کلام تمدن غرب است؛ حیات اخروی در زندگی آنها، هیچ جایگاهی ندارد؛ از منظر این تمدن، انسان خلق شده تا لذت ببرد و با شهوات و امیال حیوانی، به هر اندازه که می‌تواند، سرگرم شود؛ حتی اگر مطامع دنیوی، به قیمت از بین رفتن ارزش‌های انسانی حاصل شود. از آنجا که تفکر الهی، مانع خواسته‌های مادی ماده‌گرایان می‌شود، و با آنها مقابله می‌کند، آنها نیز با اسلام دشمنی کرده و از مسیر حق دور می‌شوند.

در روایت آمده: «بین دو چشم دجال نوشته شده که او کافر است؛ هر مؤمنی چه خواندن بداند یا نداند، می‌تواند آن را بخواند». این نوشته از نوع نوشته‌های معمول نیست، بلکه اشاره به این دارد که مؤمنین، کفر و نفاق را که در میان منحرفین است، به خوبی تشخیص می‌دهند. از آنجا که این معرفت نیاز به توانایی خواندن و نوشتن ندارد معلوم می‌شود که مؤمنین، وسیله ارزیابی و ارزش‌گذاری واقعی انسان‌ها را در اختیار دارند در حالیکه منحرفان، توانایی خواندن آن جمله و درک انحراف دجال را ندارند هر چند که از لحاظ تمدن مادی پیشرفته باشند؛ عدم این درک هم ناشی از آن می‌شود که کافر، خودشان مانند دجال کافر هستند بهمین خاطر نمی‌توانند تصور کنند کسی که با آنها هم عقیده است، کافر باشد.

۱. صحیح بخاری (۷۶/۹)، صحیح مسلم (۱۹۵/۸)؛ رك: تاريخ الغيبة الكبرى، شهيد سيد

پرسش‌هایی درباره شیطان

«پرسش ۱»

چه چیزی باعث می‌شود انسان به سمت شیطان سوق پیدا می‌کند و در تله و دام شیطان گرفتار می‌شود آیا طبیعت انسان چنین اقتضایی دارد یا امر دیگری در این خصوص دخیل است؟

پاسخ:

آفرینش انسان به گونه‌ای است که می‌تواند به سهولت راه مستقیم وصول به خداوند را طی کند [که در اضافه شدن «صراط» بر «کاف» این مطلب استفاده می‌شود] ولی شیطان بر سر این راه در کمی‌ن نشسته و منتظر است تا آن‌ها را این مسیر منحرف سازد و از طریق اطاعت الهی به طرق و راه‌های انحرافی مختلف دیگری بکشاند؛ این مطلب بدین صورت در این حدیث شریف مورد اشاره قرار گرفته است که می‌فرماید: (کل إنسان یولد علی الفطرة حتی یكون أبواه یهودانه أو ینصرّانه أو یمجسانه ۲ هر انسانی بنا بر فطرت الهی به دنیا می‌آید تا اینکه والدینش او را یهودی یا نصرانی یا مجوس می‌کنند.

«پرسش ۲»

مراد و معنای این قسمت از آیه که می‌فرماید (ثُمَّ لَآتِيَهُمْ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ) سپس از پیش رو به سراغشان می‌روم؛ چیست؟

پاسخ:

ممکن است معنای [من بین آیدیه‌م] پیش رو و آینده‌ی آن‌ها باشد؛ چرا که شیطان انسان را از آینده‌اش می‌ترساند تا مبدا انفاق کند یا از مرگ و قتل می‌ترساند تا انسان از جهاد سرباز زند، یا اینکه از سختی و مشقت می‌ترساند تا از حج و عمره و زیارت خانه خدا محروم گردد و زندگی دنیا و آرزوهای انسان را در نظر او زینت می‌بخشد تا با آنها سرگرم باشد. برخی آیات الهی در این باره می‌فرمایند: [إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ] (آل عمران: ۱۷۵) در حقیقت این شیطان است که دوستانش را - با شایعه پراکنی و گفتار وحشت‌زا - می‌ترساند. و نیز می‌فرماید: [الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ] (البقرة: ۲۶۸) شیطان، شما را از تهیدستی و فقر می‌ترساند. و نیز می‌فرماید: [يَعِدُهُمْ وَيَمْنِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا] (النساء: ۱۲۰) شیطان به آنان وعده - دروغ - می‌دهد، و در آرزوهای می‌اندازد، و جز وعده فریبنده به آنان نمی‌دهد.

البته ممکن است مراد از آنچه در پیش رو دارند، آخرت باشد که در این صورت معنای آیه این می‌شود که شیطان سعی می‌کند انسان‌ها مرگ و ترس از آن و اتفاقات بعد از آن را فراموش کنند و سعی دارد تا انسان‌ها درباره حیات پس از مرگ و برانگیخته شدنشان تردید کنند و ... که در این صورت آیه شریفه ذیل به آن دلالت می‌کند: [إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا] (الإنسان: ۲۷)

«پرسش ۳»

مراد و معنای این قسمت از آیه که می‌فرماید (وَمِنْ خَلْفِهِمْ) و از پشت سر، به سراغشان می‌روم؛ چیست؟

پاسخ:

ممکن است معنای [من خلفهم] آن اعمالی باشد که در گذشته انجام داده اند باشد؛ و ممکن است معاصی را از یاد برده باشند و در استغفار و توبه اهمال ورزند و گناهایی که در گذشته انجام داده اند در نزدشان کوچک آید. یا ممکن است معنای این فقره، ترساندن از آنچیزهایی باشد که انسان پس از مرگش از خود به جای می‌گذارد مانند: اموال و اولاد و خانواده و موقعیت اجتماعی و تا با پرداختن به اینها از طاعت الهی باز بماند؛ یا ممکن است معنای این قسمت، ترساندن از آن چیزهایی باشد که گذشتگان بر جای گذاشته‌اند مانند

سیره و روش آن‌ها یا لزوم تقلید از آنها، تا بدین سبب بتی برای او تراشیده شود تا آن را بپرستند و از آن تبعیت کند و بدین وسیله مانعی شود از راه هدایت و تهذیب و اصلاح.

«پرسش ۴»

مراد و معنای (وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ) از آیه که می‌فرماید (وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) و از طرف چپ آنها، به سراغشان می‌روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت! چیست؟

پاسخ:

ممکن است معنی [عن أيمانهم]، از جهت دینشان باشد؛ چرا که «یمن» از «یمن» و «خیر» و «قوه» و «سعادت» می‌آید و معنای این فقره از آیه شریفه این می‌شود که: شیطان چیزهایی را که از دین آن‌ها نیست در دینشان وارد می‌کند و به آن جلوه‌ی مقدسی می‌دهد و چنین می‌انگارد که حقیقت دین این است و هر که غیر این انجام دهد به جهنم خواهد افتاد. همچنین [عن أيمانهم] ممکن است به معنای فریب به واسطه تبعیت از بزرگان دینی باشد چرا که برخی از آنها که به ظاهر جزء بزرگان دینی هستند خود گمراه اند و به همین خاطر وسیله‌ای می‌شوند در دستان شیطان برای گمراه ساختن دیگران

و هدایت مردم به سوی جهنم و چه بسا ممکن است که شیطان به وسیله‌ی برخی از بزرگان دینی، مردم را وارد در کشمکش‌ها و جنگ‌هایی کند که افراد بسیاری جان خود را از دست بدهند و آبروی بسیاری ریخته شود و شهرها نابود گردد و این امر ممکن است تا جایی پیش برود که به اسم دین و حمایت از دین، از عده‌ای بخواهند برخی دیگر را به عنوان گمراه بودن و یا منحرف بودن و نظیر آن بکشند.

«پرسش ۵»

مراد و معنای (وَعَنَ شَمَائِلَهُمْ) از آیه که می‌فرماید (وَعَنَ أَيْمَانَهُمْ وَعَنَ شَمَائِلَهُمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) و از طرف چپ آنها، به سراغشان می‌روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت! چیست؟

پاسخ:

«شمال» عکس «یمین» است و ممکن است مراد از [عَنَ شَمَائِلَهُمْ] جلوه دادن گناهان و برانگیختن شهوات باشد تا به سوی ارتکاب افعال زشت بروند و به تبعیت از هوای نفس پردازند.

شیطان به واسطه‌ی چنین تصرفاتی در عواطف و امیال و خواهش‌ها و آرزوهای انسان و به واسطه‌ی ایجاد بحران در قوه شهوانیه و غضبیه

سعی می‌کند بر فکر و تصمیمات انسان تأثیر بگذارد و افکار باطلی را بر انسان حاکم سازد، افکار باطلی که نمونه‌ی آن را می‌توان در خود ابلیس دید چرا که گمان می‌کند هیچ سیطره‌ای بر انسان‌ها برای انجام افعال بد ندارد و فقط از آنها دعوت می‌کند تا کارهای زشت را انجام دهند: [وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي] (ابراهیم: ۲۲) مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم و شما هم پذیرفتید. قرآن کریم قدرت شیطان را در برابر انسان این‌گونه به تصویر می‌کشد و بیان کرده که شیطان چگونه مانع از هوشیاری و بصیرت انسان می‌شود و چگونه انسان را در غفلت فرو می‌برد، همچنین بیان کرده که شیطان چقدر در گمراه ساختن انسان حرص دارد، تا انسان همیشه از شیطان بر حذر باشد و آگاهی و بصیرتش را حفظ کند.

«پرسش ۶»

آیا ابلیس یا همان شیطان همکار و یاور دارد؟

پاسخ:

ابلیس یاورانی از جن دارد که کارهای او را انجام می‌دهند و او را در رسیدن به اهدافش کمک می‌کنند: [إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلَهُ مَنِ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ] (الأعراف: ۲۷) او و دار و دسته اش شما را از آنجا که شما

آنان را نمی بینید می بینند [أَفَتَتَّخِذُونَہُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ] آیا او و نسلش را به جای من سرپرست و یاور خود می گیرید، در حالی که آنها دشمن شمايند؟!

«پرسش ۷»

آیا شیطان تنها از راه گمراه کردن انسان کارهای خود را
پیش می برد؟

پاسخ:

ابلیس لعین در گمراه کردن افراد به فریفتن باطنی بسنده نکرده چرا که می داند حسیات تأثیرات بیشتری بر انسان دارد به همین خاطر برخی از شیاطین انسی وظیفه‌ی شیاطین را در گمراه کردن انسان‌ها، به عهده گرفته‌اند، از همین رو منتظر فرصتی هستند تا سایر انسان‌ها را از راه هدایت و رستگاری با وسایل مختلف فریبده، دور سازند. برخی را از طریق جنیست و برانگیختن شهوات فریب می دهند و هم اکنون شبکه‌ها و سایت‌ها و مجله‌های زیادی این عمل را انجام می دهند و برخی را از طریق برانگیختن تعصبات و دشمنی‌های جاهلانه فریب می دهند؛ برخی هم به واسطه‌ی تفکر و فرهنگ منحرف الحاد فریب می خورند و برخی هم به واسطه‌ی تسلط و ظلم

و غلبه و... در هر حال جانشینان ابلیس زیاد هستند، و تمام آنان راهزنان مسیر راست و خوشبختی و رستگاری هستند و تمامشان ابزاری در دستان ابلیس هستند که نیازهایش را به وسیله‌ی آنها برآورده می‌سازد.)

«پرسش ۸»

چه نصیحتی برای جوانان دارید که بتوانند رضای پروردگار را کسب کنند؟

پاسخ:

مهم این است که به ورع و تقوایی مجهز باشیم که باعث شود از معصیت خداوند متعال در امان باشیم و بخاطر لذائد دنیای فانی و اموال و مقام و شهرت و هر آنچه که لذتش زود تمام می‌شود اما عقوبتش پایدار است، دچار معصیت الهی نگردیم؛ خداوند متعال با ترحم و دلسوزی در مورد افرادی که فریب دنیا را خورده‌اند و برای اینکه آنها را آگاه کند تا شاید برگردند، می‌فرماید: [بی تردید اینان دنیای زودگذر را دوست دارند و روز هولناک و سختی را که پیش رو دارند و می‌گذارند.] آنها روز سختی در پیش خواهند داشت چرا که هم زمان آن طولانی است و هم عذاب آن ماندگار است و هم

شدت آن بسیار زیاد است. اما آنها از یادآوری این حقیقت روی گردان هستند چرا که به دنبال لذائذ زود گذر دنیا هستند. و معمولاً طبع انسانی که از یاد خدا غافل باشد چنین است [این چنین نیست، بلکه شما عاشق این دنیای زودگذر هستید و همواره آخرت را [برای این عشق بی پایه] رها می کنید. (القیامة: ۲۰)

«پرسش ۹»

مراد از وعده حق در این آیه مبارکه که می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ)^۱ چیست؟

پاسخ

در این آیه مبارکه خداوند متعال تمام انسان ها را با (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) مورد خطاب قرار داده و مخاطبان آن فقط کافران یا فاسقین یا فقط مسلمان یا مومنان نیستند، بلکه تمام انسان ها در این آیه مورد خطاب هستند و همانگونه که متعارف هست وقتی کسی فریاد بزند: ای مردم تمام مردم به او توجه می کنند و به سخن او گوش می دهند، چون

۱. سوره فاطر آیه ۵-۶. (ای مردم! وعده خداوند حق است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد!).

اینگونه گفتار و خطاب‌ها نشان از امر مهم و خطیری دارد؛ حال اگر خداوند عزوجل به وسیله صد و بیست و چهار هزار پیامبر و فرستاده، این پیام را متوجه انسان‌ها کند چه اندازه اهمیت پیدا می‌کند و چه امر عظیمی را می‌خواهد متوجه ما سازد.

پیام مهم این است که (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ)، وعده الهی حق است و تخلف ناپذیر؛ پیامی که در چند موضع از قرآن کریم به آن اشاره می‌شود مانند: (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ)^۱، به یقین وعده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را (به کرم) خدا مغرور سازد! زیرا وعده‌ی خداوند متعال به این تعلق گرفته که حیات و زندگانی دنیا با مرگ تمام می‌شود و در سرای آخرت به افراد نیکوکار نیکی و به افراد بدکردار بدی می‌شود، و هر کس به اندازه عمل خوب و بد خود، به نعمت و خوشی یا به درد و گرفتاری مبتلا می‌گردد، و هر کدام از این‌ها حق است و باید واقع شوند که اگر اینچنین نشود ظلم است در حالی که خداوند منزه از آن است (وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ)^۲؛ در غیر این صورت ظالم و مظلوم، خوب و بد در يك سطح و رتبه واقع می‌شوند و این يك امر مردود و باطل، و

۱. سوره لقمان آیه ۳۳.

۲. سوره آل عمران آیه ۱۸۲.

خلاف حکمت و عدالت است (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ)^۱ بار الها! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از
عذاب آتش، نگاه دار! (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ)^۲
ما آسمان و زمین، و آنچه را در میان آنهاست از روی بازی
نیافریدیم!

در این پیام به وعده‌ی حق پروردگار، که هشدار می‌دهد به گناهکاران و
متجاوزان و ظالمان است تا از کردار بد خود دست بکشند، و امید به
مظلومان و محرومان است که روزی که حق به حقدار می‌رسد
خواهد آمد و آرامش و استقرار در راه است اشاره شده است.

پس بدانید مادام که مرگ حق است و منکر و نکیر حق است و حشر
و حساب و بهشت و جهنم حق است و هر آنچه رسولان و پیامبران به
آن خبر دادند حق است پس دنیا شما را فریب ندهد (فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) و زینتها و زیباییهای دنیا چه مال و چه فرزند و خاندان
و مقام و ریاست و جایگاه سیاسی و هر امر دیگر، از این امور شما را
گمراه نکند؛ زیرا همه‌ی اینها زائل شدنی است و فقط تبعات آن
دامنگیر ما می‌شود، پس بر حذر باشید و بدانید که مظاهر دنیایی که
شما را از خداوند متعال دور می‌کند دشمن شماست و بر انسان لازم

۱. سوره آل عمران آیه ۱۹۱.

۲. سوره انبیاء آیه ۱۶.

است که هر آنچه را خداوند به او موهبت کرده در مسیر تعالی و پیشرفت خود قرار دهد و آن را مسخر خود کند تا بهشت را تحصیل کند (الدنيا مزرعة الآخرة).

پرسش ۱۰

مراد از غرور در آیه مبارکه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ) چیست؟

پاسخ:

مراد شیطان است که در آیه مبارکه به غرور از آن تعبیر شده (وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ) و این غرور در آیه صفت مشبهه یا صیغه مبالغه است یعنی فریب دادن دیگران، صفت لازم ذات شیطان و وظیفه‌ای که از آن کوتاه نمی‌آید، و به کمک دیگر دشمنان انسان، علیه انسان می‌شتابد، و آن یعنی نفس اماره که دشمن بزرگ انسان، که او را سوق می‌دهد به شهوت و لهو و لعب و غرائز که سیری ناپذیر است آنی که در حدیث شریف از رسول خدا ﷺ آمده: (أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك)؛ و دیگر دشمنان یعنی دنیا و شیطان، نفس اماره را تحريك می‌کنند و باعث رشد آن می‌شوند و مسیر را برای آن هموار می‌کنند و بر فطرت و عقل سرپوش می‌گذارند تا انسان نتواند درست ببیند و امر بر او مشتبه می‌شود و حق را از باطل

تشخیص نمی‌دهد و مانند آن؛ در علم شیمی از عنصری نام می‌برند که برای فعال‌سازی دیگر عناصر بکار برده می‌شود و به آن سرعت می‌بخشد مانند نفت و بنزین که در سوزاندن چوب نقش بسزایی را ایفا می‌کند، شیطان و دنیا اینگونه عملکردی را برای تحریک نفس اماره دارند (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنفُسَكُمْ^۱)، و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید!

پرسش ۱۱

شیطان از چه راه‌هایی ممکن است انسان را گمراه کند؟

پاسخ:

شیطان برای فریب انسان از دو راه استفاده می‌کند:

الف؛ زینت بخشیدن به آنچه که مورد رغبت نفس است، مانند شهوت و غضب و حسد و نظیر آن و همچنین زیبایی‌های دنیا با غضب

۱. سوره ابراهیم آیه ۲۲.

نظر از اینکه مورد رضایت خداوند متعال باشد یا نباشد و آن‌ها را برای انسان قشنگ و زیبا نمایان می‌سازد.

ب؛ فریب از راه امید به حلم و بزرگواری خداوند متعال و عفو و گذشت و کرم او، که انسان را به ارتکاب گناه و معصیت سوق می‌دهد و به او می‌گوید بعد از آن توبه کند در حالی که می‌داند این کار معصیت و گناه است و غضب خداوند را در پی دارد اما با این وجود آنرا مرتکب می‌شود اگر این فریب و گمراهی نباشد انسان دست به چنین جنایتی نمی‌زند امام سجاده علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی می‌فرماید: (إلهی لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بَرُّوَيْتِكَ جَا حِدٌ وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخْفٌ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مَتَعَرِّضٌ وَلَا لَوْعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ، لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَغَلَبَنِي هَوَايَ وَأَعَانَنِي عَلَيْهَا شَقْوَتِي وَغَرَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ) و شیطان این فرصت را غنیمت می‌شمارد و نعمت‌های ارزانی شده به انسان را دستاویز قرار داده و به انسان تلقین می‌کند که اگر مسیر و عملکرد تو بد بود خداوند این نعمت‌ها را به تو نمی‌بخشید پس تو در راه و مسیری هستی که مورد رضایت خداوند می‌باشد و انسان اسیر این القائات شیطان قرار می‌گیرد و به مسیر خود یعنی گناه و معصیت و دوری از خداوند منان ادامه می‌دهد.

«پرسش ۱۲»

چرا شیطان در صدد است انسان را از راه مستقیم و راهی که او را بسوی کمال می‌برد گمراه و منحرف سازد؟

پاسخ:

در آیه ۶ سوره مبارکه فاطر دلیل و سبب این رفتار و عملکرد شیطان را بیان می‌کند (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ) چون شیطان دشمن است و به مقتضای دشمنی چنین رفتار می‌کند و در ابتدای آفرینش زمانی که از درگاه الهی به علت تکبر از سجود برای آدم و اخراج شدن از زمره ملائکه و رانده و طرد شدن، آن را علنی کرد و سلاح را از رو بست و تمام توانائی‌های خود را برای دشمنی با انسان بکار گرفت (قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَأَنزِلَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ)^۱ گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می‌کنم! سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می‌روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!

۱ - سوره اعراف آیه ۱۶-۱۷.

پس دشمنی او با انسان دائمی و مستمر است و از هر جهت که بتواند به شما ضربه می‌زند حتی از جهاتی که اصلاً توقع ندارید (إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)^۱ چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند! و این خفاء و پوشش او مقابله با او را دشوارتر و سختتر می‌کند ببینید یکی از فریب‌های او شرك خفی است همانند ریا، که در روایت شریف نبوی اینگونه توصیف شده است (ان الشرك اخفی من ديب النمل علی صفاة - ای صخرة - سوداء فی لیلة مظلمة) شرك پنهان تر است از موری که در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه راه می‌رود؛ پس اگر لطف و عنایت خداوند متعال نباشد چطور می‌توان خدعه و فریب‌های شیطان را شناخت.

۱. سوره اعراف آیه ۲۷.

پرسش ۱۳

برای در امان ماندن از شر شیطان همانطور که آیه ۶ سوره فاطر می‌فرماید دشمن شماست چکار باید کرد؟

پاسخ:

خود آیه مبارکه این سوال را پاسخ داده و آن را در دشمن شناسی دانسته است (فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا) او را دشمن بدانید و بدارید؛ و عاقلانه و حکیمانه نیست که از او غافل شد یا با مسامحه و تساهل با او تعامل کرد چه رسد به این که از نیرنگ و فریب‌های او تبعیت و پیروی شود (أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ) و شاید بتوان گفت امروزه بیشتر از گذشته راه‌های فریب انسان را بلد باشد در ابتدا حضرت آدم عليه السلام را با يك روش خدعه و فریب داد (فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ) اما امروزه روش‌های شیطانی زیاد شده و شیاطین جن و انس به کمک هم علیه انسان یورش برده اند (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ)^۲ آیا با شما عهد نکردم ای

۱. سوره کهف آیه ۵۰.

۲. سوره یس آیه ۶۰-۶۲.

فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟! و اینکه مرا پرستید که راه مستقیم این است؟! او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟!

و باید دانست شیطان از دشمنی دست نمی‌کشد تا اینکه انسان را به جهنم برساند؛ تمام اعوان و جماعت و حزب خود را در این راه دعوت کرده است (إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ)^۱ حزب مجموعه‌ای که هدف معین آنها را دور هم جمع می‌کند که برای تحقق آن دست به دست هم دهند تا به ثمر نشینند (لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ) تا اینکه انسان جهنمی شود. شیاطین انس و استکبار جهانی و جریان ماسونری هم در این مسیر حرکت می‌کنند و تا مادام که انسان‌ها را به انحطاط نکشانند از فعالیت دست نمی‌کشند و انسان را به کارهایی و ادار می‌کنند که حتی حیوانات نیز آنها را مرتکب نمی‌شوند مانند ترویج ازدواج همجنس، که در برخی از کشورهای مدعی تمدن به قانون تبدیل می‌شود و به آن مباحثات می‌کنند.

پرسش‌هایی پیرامون قبر و مرگ

«پرسش ۱»

مراد خداوند متعال از آیه: (قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا تَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ) چیست؟

پاسخ

این آیه شریفه قصد دارد تا یهویان را به مبارزه طلبیده و تفکر آنها را به چالش بکشد؛ یهودیان گمان می‌کنند که، اولیای الهی، قوم آنها هست، یهود گروه برگزیده خداوند است، بهشت تنها مخصوص آنهاست و این قوم یهود است که فرزندان و دوستان خدا هستند (وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ)؛ در این آیه، شوق

۱. جمعه: ۶-۷ «بگو: ای جماعت یهود، اگر پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید. و حال آنکه در اثر آن کردار بد که به دست خود (برای آخرت خویش) پیش فرستاده‌اند ابداً آرزوی مرگ نخواهند کرد (بلکه از مرگ سخت ترسان و هراسانند) و خدا به (کردار) ستمکاران داناست.»

۲. مانده: ۱۸.

دیدار خداوند متعال، تمنای مرگ، آرزوی خروج از این دنیا و علائق مادی آن، به عنوان علامت ایمان صادقانه و محبتی واقعی خداوند، معرفی شده است؛ تا در سایه برآورده شدن این امیدها و آرزوها، موانع دیدار محبوب حاصل شود و انسان به نعم الهی دست پیدا کند؛ بنابراین باید دقت شود و معنای مناسبی برای «تمنای مرگ» تبیین گردد چراکه، آرزوی مرگ، در شریعت اسلام، امری ناپسند معرفی شده است؛ ناپسند بودن آرزوی مرگ در برخی اخبار از جمله این روایت نبوی آمده که فرمودند: (لا يتمنى أحدكم الموت)؛^۱ می‌توان معنای دیگری هم برای «آرزوی مرگ» در این آیه متصور شد؛ مثل کراهت نداشتن از مرگ، و غافلگیر نشدن از آن و همچنین راضی بودن به قضا و قدر الهی؛ چراکه هر این امور را مقدر فرموده است؛ همچنین می‌توان گفت مراد آیه از «آرزوی مرگ»، آن است که، باید به لوازم این آرزو، یعنی آمادگی برای مرگ، پایبند بود.

«پرسش ۲»

معنای ملاقات در آیه: (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) ^۱ چیست؟

پاسخ

این آیه در صدد برخورد با کسانی است که جنگ را جزء عوامل مرگ دانسته‌اند؛ و بدنبال حفظ جان، به هر قیمتی هستند! این آیه آنها را متوجه يك حقیقت حتمی می‌کند که نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود. به این معنا که: مرگی که از آن فرار می‌کنید، بزودی بر شما نازل می‌شود؛ بنابراین بزودی با آن روبرو خواهید شد و ملاقات می‌کنید؛ هرچه هم از عوامل مرگ دوری کنید، فایده نخواهد داشت. بلکه می‌توان با دقت در معانی جملات عربی چنین ادعا کرد که: به حسب دلالت اسم فاعل بر استمرار، مرگ همین حالا با آنها ملاقات کرده و این ملاقات تا زمان مرگ استمرار دارد؛ با توجه به اینکه آنها در حال حاضر زنده هستند و با این حال آیه در صدد است تا بگوید، مرگ همین حالا هم با آنها

۱. جمعه: ۸ «بگو: عاقبت مرگی که از آن می‌گریزید شما را البته ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و پنهان است باز گردانیده می‌شوید و او شما را به آنچه می‌کرده‌اید آگاه می‌سازد».

ملاقات داشته است، این نکته روشن می‌شود که آیه بیش از يك تفسیر خواهد داشت:

الف؛ آنها از نظر روحی، مرده هستند؛ درونشان مرده است و اعضایشان سودی به حالشان ندارند.

ب؛ استمرار مرگ ناشی از آن است که، هر روز که می‌گذرد، عمر آنها کوتاه‌تر می‌شود و به مرگ نزدیک‌تر می‌شوند؛ گویا که هر لحظه بیشتر از قبل به مقدمات مرگ داخل می‌شوند.

«پرسش ۳»

چرا یهودیانی که در زمان پیامبر بودند درباره این آیه ۶-۷ سوره جمعه (فَتَمَنُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) با پیامبر تحدی نکردند و برای اثبات درستی گفتارشان، هرچند زبانی، آرزوی مرگ نکردند؟!

پاسخ:

این آیه دلالت بر مباحله میان پیامبر ﷺ و یهود دارد؛ چراکه آنها ادعای حقانیت داشتند و مدعی بودند که تبلیغ پیامبر ﷺ شامل آنها نمی‌شود بلکه مخصوص امیون - غیر یهود - است (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِينِ سَبِيلٌ)^۱ «ما در برابر امیین [غیر یهود]، مسؤول

۱. آل عمران: ۷۵.

نیستیم.»؛ بنابراین آنها با این آیه، به تحدی دعوت شدند و لازمه تحدی هم این بود که هر کسی کاذب باشد، مورد عذاب الهی واقع خواهد شد؛ از آنجا که یهودیان می‌دانستند دروغگو هستند، از نزول بلا ترسیدند و میدان مبارزه و تحدی را رها کردند. از پیامبر روایت شده که فرمودند: «اگر یهودیان آرزوی مرگ کرده بودند، می‌مردند و جایگاهشان در جهنم را مشاهده می‌کردند و اگر آنها که مقابل رسول الله ﷺ برای مباحله خارج شده بودند [مباحله انجام می‌شد] هنگامی که آنها به اوطان‌شان برمی‌گشتند خانواده و اموال‌شان را از دست داده بودند چون خود آنها عذاب را خواسته بودند.»

پرسش ۴

برخی مردم، از مرگ می‌ترسند؛ بلکه گاهی بدشان می‌آید که بمیرند و تمام توجه‌شان را به دنیا معطوف ساخته‌اند؛ آیا دلیلی بر این دیدگاه وجود دارد؟!

پاسخ:

الف: کسانی که منکر وجود دنیای بعد از مرگ هستند؛ آنها مرگ را همچون عدم می‌پندارند بنابراین، تمایلی ندارند که از عالم وجود به

۱. به نقل از بخاری، ترمذی، نسایی.

عدم منتقل شوند؛ این تفکر، يك نوع تفکر غریزی است، مثل کسی که از تاریکی می‌ترسد؛ کسانی که این تفکر را دارند باید متوجه آخرت و زنده شدن انسانها در قیامت کرد؛ همچنین باید با دلیل و برهان، آنها را قانع ساخت و شبهات آنها را با تبیین مثلثی واقعی، همچون امثال قرآنی برطرف کرد.

ب: کسانی که آمادگی مرگ ندارند و توشه‌ای برای این سفر فراهم نکرده‌اند؛ مانند محصلی که دوست دارد زمان امتحان فرا نرسد؛ چراکه برای امتحان مهیا نشده است؛ درحالی‌که اگر برای امتحان آماده شده بود دوست داشت هرچه زودتر وقت امتحان برسد یا زودتر اتفاق بیافتد.

ج: کسانی که با حقیقت مرگ آشنا نشده‌اند؛ آنها نمی‌دانند که مرگ، انتقالی از يك عالم كوچك و تیره، به عالمی بزرگ و زیباست؛ همچون کودکی که با تولد، از رحم كوچك مادر به دنیای بزرگ منتقل می‌شود؛ مرگ هم چنین حالتی دارد و انتقالی به يك عالم برتر و کامل‌تر هست؛ همچنین مرگ راهی به سوی نعمت‌های خداوند است و بواسطه آن، انسان از ظلم و شر و افراد پست، نجات پیدا می‌کند. امام سجاده علیه السلام در دعای روز سه شنبه می‌فرماید: (وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقَرِّي، وَإِلَيْهَا مِنْ مَجَاوِرَةِ اللَّئَامِ مَفْرِي)^۱.

«پرسش ۵»

در آیه شریفه [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ] ^۱ مراد از «غد - فردا -» در این آیه چیست؟

پاسخ:

این «فردا» يك روز خاص نیست! بلکه زمانی طولانی است که از لحظه مرگ انسان شروع می‌شود و حتی با قیامت و حساب هم به پایان نمی‌رسد چراکه مردم در آن دنیا همیشه جاویدان هستند؛ البته برخی در بهشت و برخی در جهنم.

خداوند متعال در این آیه از ما می‌خواهی تا به درون خود رجوع کنیم و ببینیم که چه چیزی برای این فردای سخت و ناشناخته تهیه کرده‌ایم! روزی که سختی‌های و دشواری‌های آن را تنها خداوند متعال می‌داند؛ ما چیزی از آن روز نمی‌دانیم؛ حتی نمی‌دانیم معنای این «فردا» چیست تا خود را برای آن آماده کنیم و چیزی مناسب با

۱. حشر ۱۸-۱۹. «الای اهل ایمان، خداترس شوید و هر نفسی نیک بنگرد تا چه عملی برای فردای قیامت خود پیش می‌فرستد، و از خدا بترسید که او به همه کردارتان به خوبی آگاه است.»

آن تهیه بینیم. اما خداوند متعال صاحب این «فردا» است و مالک آن است؛ او خالق این «فردا» است؛ به همین جهت برای ما بیان کرده که چه چیزی در آن دنیا به سود ماست. بعید است از خداوند تبارک و تعالی، از خداوند رحیم و رئوفی که با بندگانش به احسان رفتار می‌کند، که آنها را رها کند.